

سرمقاله

مسیر آزادی و دمکراسی مردم سوریه از "کاخ سفید" و "گرملین" نمی گذرد!

... راه آزادی و رهایی خلقهای سوریه نه از کانال اتکاء به ماشین جنگی آمریکا و دار و دسته های اپوزیسیون پناگون ساخته سوریه می گذرد و نه از کانال حمایت از رژیم وابسته و جنایتکار اسد و حامیان بین المللی اش. به عبارت دیگر، مسیر آزادی خلق های سوریه از کاخ سفید واشنگتن و یا کرملین مسکو نمی گذرد. تنها با مبارزه در زیر پرچمی که بر آن نوشته شده باشد "دستان کثیف همه امپریالیستها از زندگی خلقهای تحت ستم سوریه کوتاه باد"، "زنده باد انقلاب رهایی بخش مردم سوریه علیه امپریالیستها و مزدوران رنگارنگشان"، "سرنگون باد رژیم جنایتکار و وابسته اسد به دستان توانای مردم سوریه" و "نابود باد بنیاد گرایی اسلامی ابزار گسترش سلطه امپریالیسم"، می توان امید بازگشت صلح و آزادی و دمکراسی به سوریه و منطقه را داشت. این درسی ست که هر نیروی واقعا مدعی آزادی و دمکراسی برای مردم ایران باید از تجربه جنگ سوریه کسب کند...



به یاد جاوید چریک فدایی خلق، رفیق مهرداد شاهرادی

قبرم را نجوید،

زیرا که نخواهید یافت،

دستان من

همان دستانی ست

که هنوز شلیک می کنند،

صدای من،

همان صدایی ست که دارد

فریاد می کشد.

رویای من،

همان که هنوز می جوشد.

بدانید، تنها آنگاه می میرم،

که شما مبارزه را رها کنید.

زیرا آنکس که در نبرد بمیرد،

در وجود هر رفیقی زنده است.

(قسمتی از ترانه "میلونگای تیرباران شده") در صفحه ۱۴

اشرف دهقانی

مقدمه ای بر دو ترجمه از رفیق بهروز دهقانی

.... رفیق بهروز کار ترجمه آثار ادیبان و نویسندگان مترقی و انقلابی جهان را از همان هنگام که در دانشکده ادبیات تبریز در رشته زبان انگلیسی درس می خواند (در اواخر سالهای ۱۳۳۰) با ترجمه کتابی از نویسنده مشهور و مردمی روسیه، ماکسیم گورگی به نام "افسانه های ایتالیا" که مجموعه داستان هایی از زندگی توده های زحمتکش آن دیار می باشد، شروع کرد. پس از آن، او مرتب به کار ترجمه آثار به جاماندنی متعددی از نویسندگان مردمی جهان دست زده و گاه نیز به جای ترجمه، به معرفی آن آثار و ارائه نقدی در مورد آنها پرداخته است. آخرین ترجمه به جامانده از این دست، "شاعر و قصه گوی سیاه" نام دارد که مجموعه قصه هایی از لنگستون هیوز، شاعر و نویسنده سیاه پوست آمریکائی است. بهروز دهقانی اولین کسی است که لنگستون هیوز (Langston Hughes) را به جامعه روشنفکران مترقی و مبارز ایران شناساند....

صفحه ۵

راه نجات مردم ما!

از قرار معلوم، ناتوانی اپوزیسیون در سرنگونی رژیم و طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی به مثابه دیکتاتوری عنان کسبیخته ای که به هیچ صراطی مستقیم نیست، گرایش به معجزه و "امدادهای غیبی" را در میان بخش هایی از مردم ما و در صفوف اپوزیسیون رژیم تقویت کرده است. همانطور که ضعف بشر در برابر نیروهای طبیعت، انسان را بسوی خلق قدرت های ماوراء الطبیعه و یک نیروی خیالی برتر سوق داد، حال ضعف مردم در برابر قدرت حاکم، آن هم با توجه به اعتقادات مذهبی و اشاعه خرافات در بین آنها، توکل به یک نیروی برتر را برجسته ساخته است. به خصوص که این نیرو از قدرتی جهانی برخوردار است و چند سالی است که یک تاز میدان شده و در شرق و غرب هم با کشور ما همسایه گشته است.

صفحه ۱۲

بهترین مراسم عید در زندان شاه!

... یکی از تصمیمات برای برگزاری سیاسی مراسم عید آن بود که از میان زندانیان، مسن ترین و جوانترین زندانی سیاسی مشخص شده و پیام خود را به جمع اعلام کنند. مسن ترین ها در زندان کم نبودند، در آنجا آقای طاهر احمدزاده که پدر رفقا مسعود و مجید از رهبران چریکهای فدائی بود حضور داشت. کاک غنی بلوریان از حزب دمکرات کردستان و مجید امین موید از فرقه دمکرات آذربایجان و همچنین افسران سازمان نظامی حزب توده مانند آقای عباس حجری بودند. از میان این مسن تر ها، آقای عباس حجری مسن ترین فرد زندان شناخته شد که حدود پنجاه سال و شاید هم کمی بیشتر سن داشت. جوانترین فرد زندان بیست سال سن داشت که فریبرز سنجری (نویسنده این سطور) از چریکهای فدائی خلق بود. ...

صفحه ۹

در صفحات دیگر

- پیرامون حمله نظامی جدید آمریکا به سوریه ۱۱
- اطلاعیه های سازمان در باره اول ماه مه، "انتخابات" و سیل اخیر ۱۵، ۱۸ و ۱۹
- ابراهیم رئیسی، جانشین احتمالی خامنه ای ۱۶
- گزارشی از اتریش ۲۰

مسیر آزادی و دموکراسی مردم سوریه از "کاخ سفید" و "کرم‌لین" نمی‌گذرد!



روند بحران سوریه با حمله اخیر آمریکا و واکنش‌های بعد از آن به نقطه‌ای رسیده که برخی از کارشناسان قدرتهای امپریالیستی و رسانه‌های بین‌المللی از رویداد‌های اخیر به مثابه نشانه‌های تشدید بحران روابط بین این قدرتهای امپریالیستی و گام دیگری در گذار از حالت "جنگ سرد" به "جنگ گرم" و حتی احتمال وقوع یک "جنگ هسته‌ای" نام می‌برند. در نتیجه، بحران کنونی همه قدرتها و احزاب سیاسی را به تحلیل اوضاع و موضع‌گیری در باره این حمله و چشم‌اندازهای محتمل واداشته است. در ایران نیز با توجه به نقشی که جمهوری اسلامی در آتش‌افروزی در جنگ سوریه ایفا کرده نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در رابطه با حمله اخیر آمریکا به سوریه به موضع‌گیری پرداخته‌اند.

اند و در کشاکش‌های حاد کنونی به رغم تمامی ادعاهایشان با این تحلیل‌ها و مواضع به طور مشخص از منافع کدام طبقه دفاع می‌کنند.

بحران سوریه و وقایعی که در پی حمله نظامی اخیر آمریکا به این کشور اتفاق افتاد، به فرصت دیگری تبدیل شده تا برخی نیروهای پرو امپریالیست در صفوف مخالفین جمهوری اسلامی با خوشحالی و شغف، از حمله نظامی تجاوزکارانه آمریکا و تشدید دخالت‌های ضد انقلابی این قدرت جهانی در منطقه به طور مستقیم و با پوشیده دفاع نمایند و از آن بدتر خواهان کاربرد همین تاکتیک یعنی دخالت مستقیم نظامی و حمله به ایران برای "خلع‌ید" از رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی شوند. از طرف دیگر می‌بینیم که طیف دیگری از نیروهای سیاسی، باز هم در صفوف مخالفین جمهوری اسلامی با تلاش برای استتار ماهیت ضد خلقی و جنایتکار رژیم بشار اسد و قدرتهای حامی وی، حمله تجاوزکارانه آمریکا را، حمله به حکومتی که نماینده مردمش می‌باشد جا زده و می‌کوشند تا با لاپوشانی واقعیت چهره سیاه رژیم بشار اسد به مثابه دشمن قسم خورده خلق‌های سوریه و منطقه، از قاتل خلق‌های سوریه تصویر یک رژیم "مستقل" و "ملی" و مدافع منافع توده‌های تحت ستم سوری ارائه دهند و به این ترتیب خاک به چشم توده‌ها بپاشند.

بدیهی است که هیچ‌یک از این مواضع، نه منطبق با واقعیت بوده و نه منعکس‌کننده خواست‌ها و منافع توده‌های تحت ستم سوری هستند که هیچ حقانیتی برای طرفین تبهکار این جنگ فاجعه‌بار قابل نمی‌باشند. مردم سوریه خواستار قطع فوری جنگ امپریالیستی جاری که تنها

حمله موشکی آمریکا به یکی از پایگاه‌های نظامی سوریه که با ادعای پاسخ به حمله شیمیایی رژیم بشار اسد به مردم ادلب انجام شد، خشم و نگرانی تمامی مردم آزادیخواه و صلح‌طلب جهان را نسبت به سیر وقایع جاری در منطقه و چشم‌انداز گسترش جنگ ارتجاعی کنونی در سوریه، برانگیخت. در عین حال این حمله سایه فضای ناامنی و وحشت را هر چه بیشتر بر زندگی پر رنج و محنت توده‌های تحت ستم سوری مستولی ساخته. چرا که آنها می‌بینند که قدرتهای اصلی صحنه گردان این جنگ ارتجاعی در سوریه یعنی آمریکا و روسیه در حال تداوم سیاست‌های ضد مردمی خویش بوده و بدنبال این حمله مشغول تهدید و شاخه‌شانه کشیدن‌های بیشتر برای حفظ مواضع و موقعیت خود در جریان رقابت‌های جهان‌خوارانه‌شان در سوریه هستند.

روند بحران سوریه با حمله اخیر آمریکا و واکنش‌های بعد از آن به نقطه‌ای رسیده که برخی از کارشناسان قدرتهای امپریالیستی و رسانه‌های بین‌المللی از رویداد‌های اخیر به مثابه نشانه‌های تشدید بحران روابط بین این قدرتهای امپریالیستی و گام دیگری در گذار از حالت "جنگ سرد" به "جنگ گرم" و حتی احتمال وقوع یک "جنگ هسته‌ای" نام می‌برند. در نتیجه، بحران کنونی همه قدرتها و احزاب سیاسی را به طور طبیعی به تحلیل اوضاع و موضع‌گیری در باره این حمله و چشم‌اندازهای محتمل واداشته است. در ایران نیز به ویژه با توجه به نقشی که جمهوری اسلامی در آتش‌افروزی در جنگ سوریه ایفا کرده و روابط تنگاتنگش با رژیم ضد خلقی سوریه، نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در رابطه با حمله اخیر آمریکا به سوریه به موضع‌گیری پرداخته‌اند. در چنین بستری با بررسی مواضع این نیروها می‌توان به این حقیقت دست یافت که این نیروها کجا ایستاده‌اند و چه پرچمی را برافراشته

مبین منافع جنگ سالاران بین‌المللی است می‌باشند. مردم سوریه خواستار جلوگیری از بمباران خانه و کاشانه‌شان و کشتار و تخریب کامل زیرساخت‌ها و منابع انسانی و طبیعی سوریه و پاره‌پاره شدن این کشور در چنگال رقابت‌های امپریالیستی هستند. آنها خواهان پایان بخشیدن به هر گونه دخالت مستقیم و غیر مستقیم همه قدرتهای جهان‌خوار امپریالیستی و نوکرانی چون جمهوری اسلامی در حیات مردم سوریه هستند. و بالاخره توده‌های رنج دیده سوری خواهان خلع‌ید از رژیم تبهکار اسد و همچنین نابودی تمامی دار و دسته‌های اسلامی مزدور و پنتاگون ساخته‌ای هستند که زیر نام "اپوزیسیون" و "نیروهای دمکراتیک سوریه" به طور روزمره در حال ارتکاب به وحشیانه‌ترین جنایات علیه مردم این کشور و کودکان سوری می‌باشند. هرگونه تلاش برای حمایت، مشروعیت بخشیدن و توجیه دخالت‌ها و جنایات هر یک از طرفین این جنگ ارتجاعی از طرف هر نیرو و با هر توجیهی معنائی جز پشت‌پا زدن به خواست‌ها و منافع توده‌های تحت ستم سوری و خیانت به آنان نداشته و نخواهد داشت.

در طول سال‌های اخیر برخی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و در راس آنها سلطنت‌طلبان و نیروهای وابسته به سازمان مجاهدین برای دخالت‌های تجاوزکارانه ارتش آمریکا و مزدورانش در سوریه کف زده و از امپریالیسم جنایت‌پیشه آمریکا می‌خواهند تا با ساقط ساختن رژیم اسد، دیکتاتوری حاکم بر ایران یعنی رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را نیز سرنگون کند تا بزعم ایشان مردم ما نیز به برکت قدرت نظامی آمریکا به آزادی و دموکراسی دست یابند.

سلطنت‌طلبان حامی رضا پهلوی سالهاست برای فرارسیدن "توبت" سرنگونی جمهوری اسلامی بدست آمریکا (البته پس از سوریه) لحظه‌شماری

تمامی جنایات و فجایع جاری در سوریه، دولتی که افسار دار و دسته های مزدور اسلامی را در دست دارد، دولتی که با استفاده از همین جنایتکاران، خاک سوریه و حیات خلق های تحت ستم این کشور را به توبره کشیده، رژیم اسد را سرنگون و برای سوریه آزادی به ارمغان بیاورد و همان تجربه یعنی ویرانی جامعه سوریه را با دخالت مستقیم نظامی در ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی تکمیل سازد. پر واضح است که این خواست، فاقد کمترین عنصر آزادیخواهانه و مشروع می باشد و تنها پژواک مستقیم تهدیدات و عریده کشی های جنگی جنایت کارترین بخش های هیات حاکمه آمریکا و در راستای خطوط مورد نظر آنهاست.

از سوی دیگر تجربه ۲۸ سال حاکمیت سپاه جمهوری اسلامی و روابط پنهانی این رژیم با امپریالیستها نشان داده که اتفاقا آمریکا یکی از بزرگترین حامیان "پدرخوانده" تروریسم در ایران و منطقه می باشد. جمهوری اسلامی خود یک رژیم وابسته به امپریالیسم و برآورنده منافع امپریالیستها در منطقه بوده است. آتش افروزی این رژیم در افغانستان و عراق و یمن و سوریه اساسا در انطباق با منافع امپریالیسم آمریکا در خاور میانه و سیاستهای ست که از ادامه جنگ و تنش سودهای نجومی می برند و می کوشند تا اقتصاد بحران زده سرمایه داری را با انکا به جنگ سر و سامان بخشند. در نتیجه بر بستر بحران عمیقی که نظام سرمایه داری جهانی را در بر گرفته است اگر حتی زمانی هم سیاستهای استراتژیک امپریالیسم آمریکا، مطابق با آرزوهای نیروهای پرو امپریالیست لشکر کشی به ایران برای حضور مستقیم نظامی و "خلع ید" از رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را ایجاد کند، چنین دخالتی به هیچ رو متضمن بوجود آمدن آزادی و دمکراسی برای مردم ایران نبوده بلکه شرایط فاجعه باری نظیر افغانستان و عراق و یمن و لیبی و سوریه را در ایران بوجود خواهد آورد و تنها زنجیرهای اسارت را بر پای مردم ستمدیده ما محکم تر می سازد.

در نتیجه، مواضع شورای ملی مقاومت مجاهدین در رابطه با سوریه و دعوت این نیرو از امپریالیست ها برای "خلع ید" از جمهوری اسلامی، یکبار دیگر چهره واقعی این نیرو را در رکاب ماشین جنگی آمریکا افشاء کرده و ماهیت "آزادی" و "دمکراسی" مناسبات و سیستمی که مجاهدین و نیروهای نظیر آن با انکاء به ارتش جنایتکار آمریکا خواهان جایگزینی آن با مناسبات ضد خلقی کنونی هستند را به همگان نشان می دهد.

شورای ملی مقاومت مجاهدین با پایمال کردن حقایق روشن، خواهان آن است که دولت آمریکا یعنی یکی از مسببان اصلی جنایات و فجایع جاری در سوریه، دولتی که افسار دار و دسته های مزدور اسلامی را در دست دارد، دولتی که با استفاده از همین جنایتکاران، خاک سوریه و حیات خلق های تحت ستم این کشور را به توبره کشیده، رژیم اسد را سرنگون و برای سوریه آزادی به ارمغان بیاورد و همان تجربه یعنی ویرانی جامعه سوریه را با دخالت مستقیم نظامی در ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی تکمیل سازد. پر واضح است که این خواست، فاقد کمترین عنصر آزادیخواهانه و مشروع می باشد و تنها پژواک مستقیم تهدیدات و عریده کشی های جنگی جنایت کارترین بخش های هیات حاکمه آمریکا و در راستای خطوط مورد نظر آنهاست.

خود زابیده سیاستهای امپریالیسم و ایزاری برای گسترش سلطه امپریالیسم آمریکا در منطقه و در رقابت های استعمارگرانه اش با سایر قدرتهای امپریالیستی ست. بند ناف این گروه ها با سیاستهای جنگ طلبانه آمریکا برای توجیه افزایش حضور نظامی اش در تمام دنیا گره خورده و عروج بنیاد گرایی اسلامی از اخوان المسلمین گرفته تا مجاهدین افغان، طالبان، القاعده، بوکوحرام، النصره و داعش و ... محصول سیاست های ضد انقلابی و جنگ طلبانه آمریکا و متحدینش می باشد. امروز تمامی شواهد به طور روزافزونی نشان دهنده ارتباط روشن بین دار و دسته های جنایتکار اسلامی در سوریه و عراق با پنتاگون و سیا بوده و با برخورداری از چنین حمایتی ست که این گروه ها به طور سیستماتیک توسط رژیمهای خادم امپریالیسم آمریکا در منطقه یعنی قطر و عربستان و ... تجهیز و تقویت و تسلیح می شوند. رسوایی این وضع تا جایی ست که حتی برخی از خود مقامات آمریکایی نیز نه تنها نقش دولت آمریکا در بوجود آمدن و رشد داعش و چنین گروه هائی را انکار نمی کنند بلکه بارها به آن معترف شده اند؛ و از آن مهمتر این نکته را پنهان نمی سازند که بنیاد گرایی اسلامی و داعش "منافع" آمریکا در منطقه را تامین می کنند. واقعیات ثابت کرده اند که دار و دسته های مزدور موسوم به اپوزیسیون دمکراتیک سوریه از "ارتش آزاد" سوریه گرفته تا داعش و "جبهه النصره" بدون حمایت آمریکا و متحدانش حتی یک روز هم نمی توانند به بقا و جنایات خویش علیه مردم سوریه ادامه دهند. وجود آنها و تداوم جنایات شان در سوریه و فجایعی که بوجود می آورند، نیاز حیاتی امپریالیسم آمریکا در شرایط کنونی ست.

حال شورای ملی مقاومت مجاهدین با پایمال کردن و وارونه نشان دادن این حقایق روشن، خواهان آن است که دولت آمریکا یعنی یکی از مسببان اصلی

می کنند. اطلاعاتی شورای ملی مقاومت مجاهدین در مورد حمله موشکی آمریکا به سوریه نیز نمونه آشکاری از تلاش این نیروها برای دخیل بستن به ارابه جنگی آمریکا می باشد.

در اطلاعاتی شورای ملی مقاومت راجع به حمله موشکی آمریکا به سوریه، صادر کنندگان بیانیه با فریبکاری تمام و گرفتن ژست نگرانی در مورد "جنایت های جنگی و جنایت علیه بشریت" در سوریه برای "پایان دادن" به "فاجعه تاریخی سوریه" به گونه ای آشکار و رسوا از آمریکا یعنی سردسته جلادان بین المللی خلقهای تحت ستم همه جهان می خواهند تا رژیم اسد و بعد هم جمهوری اسلامی را سرنگون سازد. در این اطلاعاتی در تایید حمله نظامی آمریکا به سوریه آمده است: "این در راستای پایان دادن به فاجعه تاریخی سوریه است که بایستی با بیرون انداختن فاشیسم دینی حاکم بر ایران و پاسداران و مزدوران از سوریه و عراق و یمن تکمیل شود. خلع ید از پدر خوانده و حامی اصلی تروریسم در جهان امروز، لازمه صلح و آرامش و رخت بر بستن بنیادگرایی و تروریسم در منطقه و جهان است."

شورای ملی مقاومت مجاهدین در شرایطی از موشک پراکنی جنگ سالاران حاکم بردولت نئو فاشیست و نژادپرست آمریکا به سوریه حمایت می کند و از سردسته راهزنان و جنایتکاران بین المللی می خواهند که فاشیسم دینی حاکم بر ایران و پدر خوانده و حامی تروریسم در جهان امروز را اخراج و یا خلع ید نموده و سرنگون سازند، که نتیجه دخالتها و تجاوزات امپریالیستی آمریکا و متحدینش در سایر کشورها در جلوی چشم مردم دنیا قرار دارد. نگاه کوچکی به تمامی تجارب موجود در همسایگی کشور ما و در تمام منطقه نشان می دهد که هر جا که ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا آن را مورد "هدف" قرار داده، از افغانستان و عراق گرفته تا یمن و سومالی و لیبی، نتیجه این دخالت نظامی مستقیم نه "خلع ید" از دیکتاتوری و آوردن آزادی و دمکراسی به این کشورها بلکه نابودی شیرازه این جوامع و به سلطه کشیدن هر چه وحشیانه تر خلقهای تحت ستم و قبضه کردن هر چه گسترده تر منابع و ثروتهای آنان بوده است. هیچ ذهن کوربینی هم نمی تواند در جریان این دخالت ها ابعاد توصیف ناپذیر "فجایع" انسانی و "جنایت" های ارتش آمریکا "علیه بشریت" در این کشورها را ندیده و انکار و یا فراموش کند.

از سوی دیگر افکار آزادیخواه دنیا اکنون بیش از هر زمان دیگر در تجربه چندین سال اخیر می بینند که بنیاد گرایی اسلامی که یکی از سمبلهای کثیف آن، رژیم داعشی جمهوری اسلامی ست،

یعنی آمریکا و روسیه در جریان می باشد و با نابودی خانه و کاشانه و حیات آنها توسط دو طرف، سوریه را به یکی از گره گاه های تضادهای امپریالیستی بدل کرده، ندارند.

واقعیت این است که از یک جنبه، جنگ سوریه افشاگر سیاست های پرو امپریالیستی ست. پرو امپریالیستهای وطنی ما به رغم تفاوت های ظاهری خویش در حمایت از یک طرف جنگ ارتجاعی سوریه، در یک امر اساسی مشترکند. آنها هر ادعائی هم که دارند در عمل نشان می دهند که به هیچ رو خواهان آزادی و دموکراسی و استقلال و حق تعیین سرنوشت خلق های تحت ستم سوریه و منطقه نیستند. برعکس، این نیروها می کوشند تا سرنوشت خلق سوریه را بنا به وسیع و قدرت تبلیغات فریبکارانه خویش به اراده و منافع یکی از امپریالیستها گره بزنند و توده ها و انرژی مبارزاتی شان را به زائیده ماشین جنگی قدرتهای بزرگ و تبهکار بین المللی تبدیل سازند.

راه آزادی و رهایی خلقهای سوریه نه از کانال انکاء به ماشین جنگی آمریکا و دار و دسته های اپوزیسیون پنتاگون ساخته سوریه می گذرد و نه از کانال حمایت از رژیم وابسته و جنایتکار اسد و حامیان بین المللی اش. به عبارت دیگر، مسیر آزادی خلق های سوریه از کاخ سفید واشنگتن و یا کرملین مسکو نمی گذرد.

تنها با مبارزه در زیر پرچمی که بر آن نوشته شده باشد "دستان کثیف همه امپریالیستها از زندگی خلقهای تحت ستم سوریه کوتاه باد"، "زنده باد انقلاب رهایی بخش مردم سوریه علیه امپریالیستها و مزدوران رنگارنگشان"، "سرنگون باد رژیم جنایتکار و وابسته اسد به دستان توانای مردم سوریه" و "نابود باد بنیاد گرای اسلامی ابزار گسترش سلطه امپریالیسم"، می توان امید بازگشت صلح و آزادی و دموکراسی به سوریه و منطقه را داشت. این درسی ست که هر نیروی واقعا مدعی آزادی و دموکراسی برای مردم ایران باید از تجربه جنگ سوریه کسب کند.

واقعیت این است که از یک جنبه، جنگ سوریه افشاگر سیاست های پرو امپریالیستی ست. پرو امپریالیستهای وطنی ما به رغم تفاوت های ظاهری خویش در حمایت از یک طرف جنگ ارتجاعی سوریه، در یک امر اساسی مشترکند. آنها هر ادعائی هم که دارند در عمل نشان می دهند که به هیچ رو خواهان آزادی و دموکراسی و استقلال و حق تعیین سرنوشت خلق های تحت ستم سوریه و منطقه نیستند. برعکس، این نیروها می کوشند تا سرنوشت خلق سوریه را بنا به وسیع و قدرت تبلیغات فریبکارانه خویش به اراده و منافع یکی از امپریالیستها گره بزنند و توده ها و انرژی مبارزاتی شان را به زائیده ماشین جنگی قدرتهای بزرگ و تبهکار بین المللی تبدیل سازند.

فرمان بشار اسد جنایتکار برای سرکوب جنبش انقلابی توده هایی که خواست های انقلابی خود مبنی بر رفاه و آزادی و دموکراسی را فریاد می زدند گسیل شد و با کشتاری که به راه انداخت جنبش مردم برای آزادی و دموکراسی را به خون کشید. این ارتش نه ملی و مردمی، بلکه ارتشی ضد خلقی و استعماری ست که وظیفه ای جز حفظ نظام سرمایه داری و دیکتاتوری حاکم بر سوریه ندارد. جالب است که اکثر دار و دسته های مزدور اسلامی مورد حمایت امپریالیسم آمریکا از دل همین ارتش فرا روییدند و تغذیه و تسلیح شدند.

تمامی جنایات رژیم وابسته سوریه و این ارتش جنایتکار چه در زمان حافظ اسد و چه در زمان بشار اسد در زیر چشم دولت روسیه صورت گرفته که در چند دهه اخیر به خاطر منافع استراتژیک خویش در رقابت با سایر امپریالیستها و حفظ و توسعه حضور نظامی مستقیم خود در سوریه از اعطای هیچ کمک اقتصادی و نظامی و سیاسی به دشمنان قسم خورده مردم سوریه خودداری نکرده است.

به دلایل فوق است که مردم ستمدیده سوریه کوچکترین منافعی در تداوم جنگ نیابتی ای که بین قدرتهای امپریالیستی

حمله اخیر آمریکا به سوریه، تحرکات طیف دیگری از نیروهای پروامپریالیست اپوزیسیون - که بسیاری شان سوابق توده ای اکثریتی دارند - را نیز بویژه در شبکه های اجتماعی فزونی بخشیده است. این طیف نیز مانند مجاهدین با توجهاتی فریبکارانه به طرفداری از یک طرف جنگ ضد خلقی کنونی برخاسته اند و در کشاکش رقابتهای راهزنانه امپریالیستی در سوریه، از موضع دولت اسد و روسیه دفاع می کنند. آنها به پیروی از بیانیه های رسمی دولت روسیه، حمله تجاوزکارانه آمریکا را "مخالف قوانین بین الملل" و "سازمان ملل" خوانده و آن را محکوم می کنند. در حالی که در همان حال دخالت های توسعه طلبانه و تبهکارانه دولت روسیه در سوریه را توجیه کرده و با خاک پاشیدن به چشم مردم رنجدیده سوریه رژیم جنایتکار اسد را رژیمی مستقل و مردمی جا می زنند و از مردم ستمدیده نیز می خواهند که در منازعات جاری از ارتش "ملی" سوریه دفاع کنند.

حمایت نیروهای پرو امپریالیست طرفدار روسیه از رژیم اسد و اربابان بین المللی اش در شرایطی صورت می گیرد که دستان رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم بر سوریه تا مرفق به خون توده های تحت ستم این کشور آلوده می باشد. مردم رنجدیده سوریه هنوز جنایات سیستماتیک حکومت و ارتش سوریه علیه خلقهای تحت ستم این کشور در زمان حافظ اسد را فراموش نکرده اند که تنها در یک مورد آن، با گسیل ارتش "ملی" و در واقع امپریالیست ساخته سوریه به شهر "حمه" جهت سرکوب توده های به پاخاسته این شهر در سال ۱۹۸۲ تنها در طول ۲۷ روز آن را کاملاً ویران کرد و با کشتار ده ها هزار تن از زنان و کودکان و مردان این شهر چنان حمام خونی در آنجا به راه انداخت که لکه ننگ آن تا ابد بر پیشانی رژیم سوریه و حامیانش باقی خواهد ماند. همین ارتش با صطلاح ملی سوریه بود که بار دیگر در سال ۲۰۱۱ به



Instagram

BazrhayeMandegar

از صفحه اینستاگرام

چریک های فدائی خلق ایران

"بذره های ماندگار" دیدن کنید

بهاران فرزند باد!

فرز سید سال نور را به گورگاران و مرگ توده های تحت ستم

در ایران شد باش مرگ کوب و ساسر بر بار براه با پرزنی و موفقت های فرزندان علی

رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای شان آزاد مرگ کوب

چریک های فدائی خلق ایران

اشرف دهقانی

مقدمه‌ای بر دو ترجمه از رفیق بهروز دهقانی

توضیح پیام فدایی: آن چه در زیر می‌آید "مقدمه ای بر دو ترجمه از رفیق بهروز دهقانی" به قلم رفیق اشرف دهقانی می‌باشد. این مقدمه به درخواست رفقای گفتگوهای زندان نوشته شده که به باز نشر آن دو ترجمه از رفیق بهروز دهقانی اقدام کرده‌اند.
چهارم اپریل ۲۰۱۷



مسأله ای نبض‌شان با هم می‌طپید (نامیده است) به مثابه یک نشریه ادبی-سیاسی پربار و رادیکال در تبریز منتشر می‌شد، ارائه گردید. احمد شاملو که با نشریه آدینه مهد آزادی همکاری داشت درست از طریق ترجمه های رفیق بهروز دهقانی با شعرهای لنگستون هیوز آشنا شد و همانطور که می‌دانیم وی نیز چندین سال بعد شعرهایی از لنگستون هیوز ترجمه و در نواری آنها را دکلمه کرد - تاریخ انتشار اولین بخش ترجمه از اشعار هیوز توسط شاملو سال ۱۳۶۲ می‌باشد.

در سال‌هایی که رفیق بهروز دهقانی به همراه جمعی از باسوادترین و آگاه‌ترین فرزندان ایران که بعداً چریک‌های فدائی خلق را سازمان دادند به دنبال پیدا کردن راه انقلاب پیرومند جامعه خود بودند، رفیق بهروز علاوه بر همه کارهای انقلابی که در همین رابطه انجام می‌داد ترجمه آثاری که بتواند اطلاعات و دید رفا را در آن مسیر گسترش دهد- از جمله ترجمه نوشته‌هایی از انقلابیون آمریکای لاتین- را یکی از وظایف مهم خود قرار داده و به‌خصوص شب‌ها با زدن از ساعات خواب‌اش پی‌گیرانه این کار را انجام می‌داد. من شاهد بودم که او مرتباً محصول کارش را در کاغذهای نازکی که به نام کاغذهای پوست‌پیزی معروف بودند می‌نوشت و آنها را در اختیار رفقای دیگر قرار می‌داد. می‌دانیم که تلاش جمعی این بهترین کمونیست‌های ما پس از چهار سال به ثمر نشست و تئوری انقلاب ایران در سال ۱۳۴۹ توسط رفا تدوین شد.

نکته چشم‌گیر در ترجمه‌های رفیق بهروز که در دو ترجمه فوق‌الذکر نیز کاملاً عیان است سلیس و کاملاً قابل فهم بودن آنهاست. این امر، از یک طرف نشان‌گر آن است که این رفیق تا چه حد به موضوع

گسترش افق دید و افزایش حسارت انقلابی آنان در مبارزه علیه سرکوب و ظلم و ستم حاکم دارد- تا چه حد بی‌وقفه کوشش می‌کرد. در ضمن با بررسی محتوای این آثار می‌توان بر اهمیت آنها تأکید کرد که علیرغم گذشت قرنی از به تحریر درآمدن‌شان، هنوز هم کارائی خود را از دست نداده و طراوت و زیبایی خود را همچنان زنده برای عصر حاضر حفظ کرده‌اند. چرا که، آن زمینه‌های مادی‌ای که موجب خلق چنان آثاری گشته‌اند همچنان پا برجاست، هرچند در شکل و شمایل متفاوت.

لازم است این را هم یادآور شوم که رفیق بهروز کار ترجمه آثار ادیبان و نویسندگان مترقی و انقلابی جهان را از همان هنگام که در دانشکده ادبیات تبریز در رشته زبان انگلیسی درس می‌خواند (در اواخر سال‌های ۱۳۳۰) با ترجمه کتابی از نویسنده مشهور و مردمی روسیه، ماکسیم گورگی به‌نام "افسانه‌های ایتالیا" که مجموعه داستان‌هایی از زندگی توده‌های زحمتکش آن دیار می‌باشد، شروع کرد. پس از آن، او مرتب به کار ترجمه آثار به‌جاماندنی متعددی از نویسندگان مردمی جهان دست زده و گاه نیز به جای ترجمه، به معرفی آن آثار و ارائه نقدی در مورد آنها پرداخته است. آخرین ترجمه به‌جامانده از این دست، "شاعر و قصه گوی سیاه" نام دارد که مجموعه قصه‌هایی از لنگستون هیوز، شاعر و نویسنده سیاه پوست آمریکائی است.

بهروز دهقانی اولین کسی است که لنگستون هیوز (Langston Hughes) را به جامعه روشنفکران مترقی و مبارز ایران شناساند. ترجمه برخی از شعرهای او اولین بار توسط وی در سال ۱۳۴۴ در نشریه «آدینه مهد آزادی» که به همت خود رفیق بهروز و "توأم" وی، صمد بهرنگی (دکتر ساعدی صمد بهرنگی و بهروز دهقانی را دو توأمان آگاه که در مورد هر

انتشار مجدد دو ترجمه از رفیق گرانقدر بهروز دهقانی برای شناساندن گوشه‌ای از ادبیات مردمی و مترقی جهان به مردم مبارز ایران، قدمی کاملاً مثبت و قابل ارج است. با این اقدام در عین حال از رفیق بهروز دهقانی به‌عنوان یک چریک فدائی خلق یاد می‌شود؛ از او که به‌واقع تجسم زنده و برجسته بسیاری از اشعار حماسی شاعر نامدار، احمد شاملو در اوایل دهه پنجاه می‌باشد. او که به‌راستی "شیرآهن‌کوه مردی" بود؛ انقلابی‌ای که وقتی در مصاف با دشمن- یعنی رژیم شاه به‌مثابه کانال اصلی نفوذ و سلطه امپریالیسم در ایران- به شکنجه‌گاه این رژیم کشیده شد هیچ شکنجه‌ای قادر نشد او را بر زمین زند و فقلی که وی از عشق به کارگران و زحمتکشان بر لبانش زده بود را بگشاید. "مردی چنگ در آسمان افکند/ هنگامی که خوناش فریاد و/ دهانش بسته بود./ خنجی خونین/ بر چهره ناباور آبی-! / عاشقان چنین اند." به‌واقع بهروز عاشقی بود که "اعتراف را چنان به فریاد آمد/ که وجودش همه/ بانگی شد." او از سلاله "کاشفان چشمه" بود، "کاشفان فروتن شوکران"، هم‌آنان که در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و پس آنگاه مردند.

بازبینی و نوشتن در مورد ترجمه‌های رفیقی فدائی چون بهروز دهقانی تعهد زیادی می‌طلبد. سعی می‌کنم با تأمل روی دو ترجمه مورد نظر، یعنی "ماه در کاپلنما می‌درخشد" از شان او کیسی (Sean O'Casey) و "قدرت تئاتر" از تورنتن وایلدر (rThornton Wilde)، چرایی انتخاب این دو اثر برای ترجمه از سوی رفیق بهروز را یادآور شوم که همچون انتخاب‌های دیگرش از یک‌طرف نشان از دید وسیع و عمیق او نسبت به مسایل اجتماعی دارد، و از طرف دیگر بیانگر آنست که وی جهت اشاعه ادبیات مترقی در میان جوانان- که نقش بزرگی در رشد آگاهی طبقاتی،

آنچه در بالا به ایجاز از شرح و توضیحی که رفیق بهروز در مورد تاریخ و نقد آثار او کیسی نوشته گفته شد تنها بیان گوشه کوچکی از تاریخ خونین مردم ایرلند است. مسلماً خواننده با وقوف و آگاهی به آنچه بر مردم ستمدیده ایرلند تحت سلطه استعمارگران انگلستان گذشته است درک خواهد کرد که رفیق بهروز با چه قلبی مملو از کینه به استعمارگران و استثمارکنندگان و با چه عشق عمیقی نسبت به رهایی بشریت از هرگونه سرکوب و ظلم و ستم به ترجمه این اثر پرداخته است؛ و با وی همصدا خواهد بود که در مقدمه "ماه در کایلنامو می‌درخشد" می‌نویسد: "کنایه‌های نیش‌دار و نیشخندآمیزی که در لابلای حرف‌های این مردم نهفته است انعکاس کینه‌های درونی و عمیق است از دوران تاریک و تلخ سلطه انگلستان- که آرایشی دقیق و ظریف دارد."

یکی دیگر از ترجمه‌های رفیق بهروز دهقانی که در این مجموعه آمده است "قدرت تئاتر" نام دارد که «تورنتن وایلدر» (۱۸۹۷-۱۹۷۵)، نویسنده و نمایشنامه‌نویس برجسته آمریکایی، آن را به‌عنوان مقدمه‌ای برای سه نمایشنامه خود نوشته است.

در "قدرت تئاتر" هرچند موضوع بر سر تئاتر است ولی وایلدر در کوشش برای معرفی یک تئاتر خوب که شایستگی داشتن نام یک تئاتر هنرمندانه را داشته باشد به‌واقع به معرفی مفهوم هنر می‌پردازد که از نظر وی اولین مشخصه‌اش چنین است: "پاسخی که هنگام "باور" کردن یک اثر هنری می‌دهیم این است: "آره همین‌طور است. این را قبلاً هم می‌دانستم بی‌آنکه کاملاً آگاه باشم که می‌دانم و می‌شناسم. حالا در برابر این نمایشنامه یا رمان یا شعر (یا تصویر و یا قطعه‌ای موسیقی) می‌دانم که می‌شناسمش" این همان شکل دانشی است که افلاطون "یادآوری" اش می‌نامد."

درک مطلب فوق برای ما ایرانیان که هنر را بیشتر از طریق شعر دریافت می‌کنیم چندان دشوار نیست. چه کسی است که شعر "در این بن‌بست" شاعر نامدار احمد شاملو را پس از روی کار آمدن رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به‌خصوص در سال‌های سیاه دهه ۶۰ خوانده و اعتراف نکرده باشد: "آره همین‌طور است، درسته باور می‌کنم "دهانت را می‌بویند/ می‌ادا که گفته باشی دوستات می‌دارم". درسته "این را قبلاً هم می‌دانستم بی‌آنکه کاملاً آگاه باشم که می‌دانم و می‌شناسم": "آنک قصابان‌اند/ بر گذرگاه‌ها مستقر... و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند/ و ترانه را بر دهان"، و هنگامی که این جمهوری ننگ و جنایت بی‌مهابا به نابودی و قلع و قمع هرآنچه در نزد ما ارزش بود و ارزشمند پرداخت و تباهی چنان گسترده گشت که هر چیز خوب و زیبا در زیر لگدهای

رفیق بهروز کار ترجمه آثار ادیبان و نویسندگان مترقی و انقلابی جهان را از همان هنگام که در دانشکده ادبیات تبریز در رشته زبان انگلیسی درس می‌خواند (در اواخر سال‌های ۱۳۳۰) با ترجمه کتابی از نویسنده مشهور و مردمی روسیه، ماکسیم گورگی به نام "افسانه‌های ایتالیا" که مجموعه داستان‌هایی از زندگی توده‌های زحمتکش آن دیار می‌باشد، شروع کرد. پس از آن، او مرتب به کار ترجمه آثار به‌جامانده متعددی از نویسندگان مردمی جهان دست زده و گاه نیز به جای ترجمه، به معرفی آن آثار و ارائه نقدی در مورد آنها پرداخته است. آخرین ترجمه به‌جامانده از این دست، "شاعر و قصه گوی سیاه" نام دارد که مجموعه قصه‌هایی از لنکستون هیوز، شاعر و نویسنده سیاه پوست آمریکایی است.

به‌طور ناگزیر با مردمان تحت‌ستم و در همان حال صمیمی و با صفای ایرلندی، مواجه شده است. رفیق بهروز برای اینکه خواننده با عمق این اثر و همچنین اثر دیگری از او کیسی به نام "خزانی در بهار" (که آن را نیز خود ترجمه کرده است) هر چه بیشتر آشنا گردد زندگی و آثار شان او کیسی را مفصلاً مورد شرح و نقد قرار داده و طی آن نشان می‌دهد که استعمارگران انگلیس چگونه با تحت سلطه قرار دادن ایرلند، برای مردم آن دیار زندگی‌ای جهنمی به وجود آوردند. او آشکار می‌کند که "انگلیسی‌ها از قرن دوازدهم، استقرار سلطه خویش را آغاز کردند و رفته رفته بر همه جای جزیره دست یافتند. حتی زبان و آداب و رسوم مردم آن را از بین بردند... دهقانان ایرلندی از زمین رانده شدند و همه املاک به تصرف لردهای انگلیسی درآمد." در سال ۱۹۱۶ مردم دست به قیام زدند و این قیام در طی یک هفته سرکوب شد و "دولت انگلیس بیرحمانه همه رهبران قیام را اعدام کرد." ... "سال ۱۹۲۰ است. ایرلند همچنان مبارزه می‌کند... سربازان "سیاه و خرمائی" پوشان در خیابان‌ها می‌گردند و عربده می‌کشند و همه جا دنبال انقلابیون بو می‌کشند... کامیون که جلو خانه‌ای ایستاد، ساکنان خانه به تکاپو می‌افتند و هولکی می‌دوند که در را باز کنند والا "سیاه و خرمائی"ها در را خواهند شکست. در که باز شد به داخل خانه هجوم می‌برند و به هر اتاق و پستونی سرک می‌کشند. بی‌واهمه غارت می‌کنند. وای به حال کسی که اعتراض کند. کشتان کشتان به کامیون می‌اندازندش و می‌برند به جایی که عرب نی انداخت و بعد می‌گویند می‌خواست فرار کند تیر خورد. یکی از آدم‌های نمایش (دیورن) می‌گوید: آن دنیا خدا عذاب خواهد داد همان‌طوری که این دنیا "سیاه و خرمائی‌ها" می‌دهند..."

مورد ترجمه اشراف داشته است و از طرف دیگر بیانگر تسلط او به هر دو زبان انگلیسی و فارسی می‌باشد که به‌راستی قابل تحسین بوده و شگفت‌انگیز می‌نماید. همان‌طور که می‌دانیم زبان مادری رفیق بهروز دهقانی ترکی بود. او سال‌ها به‌همراه رفیق صمد بهرنگی در جهت نشر و ترویج ادبیات مردمی آذربایجان به زبان خود این مردم یعنی ترکی تلاش می‌نمود و بعد از شهادت رفیق صمد نیز همچنان در این راه کوشا بود. شعرخوانی او به‌زبان ترکی از شاعران مترقی آذربایجان نظیر میرزا علی‌اکبر صابر و معجز شبستری- که اخیراً به‌طور باورنکردنی با صدای خود رفیق بهروز به‌دست آمد و به‌صورت یک کلیپ با نام "صدائی ماندگار- شعرخوانی چریک فدائی خلق رفیق بهروز دهقانی" منتشر شد- حد تسلط او به زبان ترکی را نشان می‌دهد. اما نکته جالب توجه و شگفت‌انگیز آن است که در شرایطی که زبان فارسی در حد امروز در آذربایجان گسترش نداشت رفیق بهروز تا به آن حد به زبان فارسی مسلط بود که برخی از اصطلاحات مخصوص فارسی‌زبانان را با مهارت کامل در ترجمه‌های خود به‌کار برده است. تسلط او به زبان انگلیسی نیز امر شناخته شده‌ای است. به‌قول رفیقی که به زبان انگلیسی احاطه دارد و برخی از ترجمه‌های رفیق بهروز را خوانده، چنین تسلطی هم به زبان فارسی و هم انگلیسی در کار ترجمه، امر نادری است.

ترجمه "ماه در کایلنامو می‌درخشد"، که اتفاقاً یکی از موضوعات این مقدمه نیز می‌باشد، خود گواهی‌ست بر همین ادعا. "ماه در کایلنامو می‌درخشد" یک نمایشنامه تک‌پرده ای است که افراد درگیر در آن انگلیسی را به‌زبان محلی ایرلندی صحبت می‌کنند، زبانی که فهم‌اش برای یک فرد غیرانگلیسی زبان چندان آسان نیست. ولی ترجمه فارسی آن توسط رفیق بهروز چنان سلیس و روان است که خواننده فارسی‌زبان هیچ مشکلی در فهم آن نخواهد داشت. در "قدرت تئاتر" نیز که موضوع بر سر درک عمیق‌ترین مفاهیم (به‌عبارت دیگر مفاهیم فلسفی) در رابطه با هنر می‌باشد و بالطبع ترجمه آن علاوه بر درک خود موضوع، نیازمند آشنائی کامل به زبان انگلیسی است رفیق بهروز با ترجمه روان آن به فارسی امکان درک موضوع را به خواننده ایرانی می‌دهد.

"ماه در کایلنامو می‌درخشد" از جمله نمایشنامه‌هایی از او کیسی است که به‌قول رفیق بهروز، نویسنده در آنها کوشیده است با طنز تلخ و گزنده "پیر و پانال‌ها، ریاکارها و ارباب‌ها را بیشتر بیازارد". در این نمایشنامه نیز طرفی که در معرض "شلاق طنز" نویسنده قرار گرفته یک "ارباب" یا به‌طور مشخص یک لرد انگلیسی به‌عنوان نماینده‌ای از جانب دولت استعمارگر انگلستان است که

حالت نادانی و ناآگاهی است چرا که هر فردی چه آگاه و چه ناآگاه در خدمت طبقه‌ای کار می‌کند. این هنرمند مدافع هنر برای هنر همان است که به گفته وایلدنر «از هنر تنها اجزائی را بر می‌دارد که به منظورش کمک کند...» از

دوره‌ای با خرج مبالغ گزافی برای خود عنوان اشرافیت می‌خریدند. به گفته وایلدنر، بورژواها از قرن ۱۹ در دنیای انگلیسی‌زبان بر تئاتر مسلط شدند و تباهی از آنجا آغاز گشت. او از اشرافیتی که دروغ می‌یافت و از دروغش دفاع

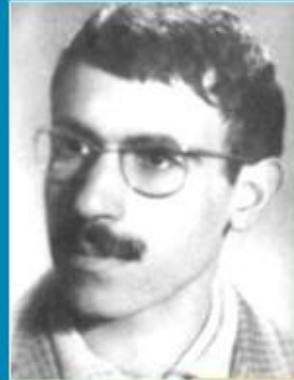
پاسداران این نظام له و لورده شد؛ و هنگامی که دخترکان و پسران نوجوان و جوانان دختر و پسر، این گل‌های تازه‌شکفته را همچون «سوخت بار»ی از «سرود و شعر» با قساوتی باورنکردنی به آتش کشیدند، چه توصیفی زیباتر از آنچه



غلامحسین ساعدی



بهر روز دهقانی



سمد بهرنگی



احمد شاملو

این روست که مثلاً با قدرت تخیل‌اش گاه دست به تصویرسازی‌های بکری هم می‌زند ولی پیامی برای عرضه‌کردن ندارد و هنر او، به گفته افلاطون، چیزی را «یادآوری» نمی‌کند.

ببینیم که وایلدنر در مقابل هنر غیرمتعهد خدمت‌گزاران بورژوازی، برای هنر پیام‌آور زندگی چه وظیفه‌ای قائل است. وی در ارتباط با موضوع مقاله‌اش یعنی نمایش و تئاتر می‌نویسد: «بررسی کنیم که چرا صحنه قوطی‌وار روح نمایش را خفه می‌کند و چرا و چگونه با «باور» کردن مغایر از آب درمی‌آید». در این بحث او با تکیه بر مفهوم فلسفی «تعمیم» (برای درک این مطلب مثال زیر شاید گویا باشد: «درخت» یک مفهوم تعمیم‌یافته انتزاعی از درخت‌هایی است که در واقعیت امر موجودند. به یک معنا «درخت» وجود خارجی ندارد ولی ما در عالم واقع درخت آلبالو، درخت سیب، درخت بید، درخت سرو و غیره را داریم. بر چنین زمینه مادی است که «درخت» به مثابه یک مفهوم انتزاعی برای ما معنا و مفهوم مشخصی یافته است)، از «حقیقت حادثه‌ای جدا از هر چیز» و حقیقتی که «متضمن و ادامه حوادث بیشمار است» صحبت می‌کند. او می‌گوید: «هر آدم زنده‌ای توالی مداوم اتفاق‌های منحصر به فردی را زیسته است. با این حال آدم هر قدر به این فردیت تجربه (بیشمارا! بیشمارا!) آگاه‌تر می‌شود به وجوه مشترک این لحظه‌های ناجور و الگوهای تکراری بهتر توجه می‌کند.» این وجوه مشترک بیانگر «حقیقت عمومی» است که از نظر وایلدنر یک تئاتر خوب باید آن را نمایش دهد. او مجسمه «ونوس دو میلو» را مثال می‌زند که فقط نشانگر «یک زن» نیست بلکه در عین حال تجسمی تاریخی از یونان همراه با شیوه‌های مجسمه‌سازی در قرون گذشته نیز می‌باشد.

می‌کنند و رواج‌اش می‌دهد صحبت می‌کند. وی می‌گوید: او «از هنر، اجزائی را که می‌تواند به منظورش کمک کند، عطرش را اما نه جوهرش را، ظرفیتش را اما نه خشونت‌اش را برمی‌دارد». و اضافه می‌کند که، «طبقه متوسط تازه‌نفس نیز چنین زبانی به فرهنگ می‌زند». در توضیح این امر، وایلدنر از خدمت‌گزاران بورژوازی، از «نوکران باوفائی که جای خود را خوب می‌شناختند» صحبت می‌کند که تلاش‌شان آن بود که هنر در قالب تئاتر را در توجیه شرایط موجود و نه در جهت تغییر آن محصور کنند و «ترجیح می‌دادند که ظلم و حماقت عظیمی را که در دنیای دور و برشان بود، ندیده بگیرند...» و بگذارند که این شکل از هنر «تسکین‌دهنده» باشد.

با اندکی توجه به بحث فوق می‌توان دید که وایلدنر موضوعی را مورد نقد خود قرار داده که در میان ما ایرانیان با عنوان «هنر برای هنر» شناخته می‌شود که به‌خصوص امروز در ایران تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی، رواج زیادی یافته است. همان «هنر»ی که خود را ماورای جامعه و طبقات درون آن قرار می‌دهد و خود را مستقل می‌خواند و این طور قلمداد می‌کند. از این رو «هنر برای هنر» موضوع کارش زندگی واقعی توده‌های مردم نیست. نه می‌خواهد و نه می‌تواند از جریان زنده و جاری زندگی در جامعه تأثیر بگیرد و نه قادر است خود را در خدمت رشد و اعتلای زندگی اجتماعی قرار دهد. «هنر متعهد» را تحقیر می‌کند که دارای جهت‌گیری سیاسی است و به خطا تصورش آنست که «هنر» وی محدود به تفکری خاص و جهت‌گیری سیاسی خاصی نیست- غافل از آن که در جامعه طبقاتی سرچشمه تصور استقلال از طبقات، در بهترین

شاملو در قطعه‌ای با پنج کلمه ارائه داده («کباب قناری/ بر آتش سوسن و یاس»)، می‌توانست ما را به همان‌گونه که وایلدنر می‌گوید به گفتن «آری» همینطور است، باور می‌کنم، می‌پذیرم ... ، وادار سازد؟

وایلدنر در این نوشته از تئاتر زمان خود شکوه می‌کند و می‌گوید که «داستان‌هایی را که نمایش می‌دادند دیگر باور نمی‌کردم»، «در صحنه بود که روایت تخیلی دروغ از آب درآمد». او از ادبیات تخیلی که حقیقتی را بیان نمی‌کند، از «صحنه قوطی‌وار» که با آن «تئاتر را خفه کردند» و گذاشتند که «هنری خرد و سرگرمی بی‌ربطی باشد»، شکوه می‌کند؛ و آنگاه با دیدی ماتریالیستی به جستجوی زمینه‌های مادی چنین پدیده‌ای بد و ناخوشایند می‌پردازد. در این تلاش، وایلدنر رشد «طبقه متوسط» را زمینه به «بیراهه» افتادن تئاتر معرفی می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم در دوره‌ای که فنودالیسم و اشرافیت بر جوامع اروپائی حاکم بود و اشراف به‌خاطر «اصل و نسب‌دار» بودن و به‌عبارتی به‌دلیل داشتن گویا «نژاد اصیل» از مردمان دیگر برتر تلقی می‌شدند، بورژوازی که در درون این جامعه به‌وجود آمده و رشد می‌کرد «طبقه متوسط» نامیده می‌شد. همان طبقه متوسطی که وایلدنر در موردشان می‌گوید: «نه‌تنها فرودست طبقه اشراف، از نظر مقام انسانی، پائین‌تر از دهقانان نیز بودند». وایلدنر بر آنست که این «طبقه متوسط»، یا به‌زبان دیگر بورژواها، تا «به امروز» (یعنی روزگار وایلدنر) «خود را کمی مضحک و تحقیرشده احساس می‌کند. البته در تاریخ هم ذکر شده است که این بورژواها برای جبران تحقیرشدگی خویش و برای آن‌که بتوانند خود را در صف اشراف قرار دهند حتی در

می‌درخشد" ما با ادبیاتی مواجهیم که شور زندگی در آنها جاری است. این ادبیات مصداق سخنان ماکسیم گورگی در جزوه "هدف ادبیات" میباشد که از قول هم‌صحبت‌اش که او را لنین تصویر می‌کند می‌گوید که ادبیات باید "میل به حقیقت و مبارزه با پستی‌ها را در وجود مردم توسعه دهد، بتواند صفات نیک را در آنها بیابد، در روح آنها غرور و شهامت را بیدار کرده با آنها کاری کند تا مردمی نجیب، بهروز و قوی شده بتوانند حیات خود را با روح مقدس زیبایی ملهم سازند". انتخاب آثار فوق برای ترجمه توسط رفیق بهروز دهقانی در حالی که از تلاش بی‌وقفه او برای اشاعه این نوع ادبیات در میان مردم خویش حکایت می‌کند در عین حال گواه بر آنست که وی از چه درک عمیقی نسبت به مسایل اجتماعی و از چه قوه و هنر زیباشناسانه‌ای برخوردار بوده است. او در شرایطی که شاهد نشر ادبیاتی بود که کاوش "در کثافات و زباله‌های عادی" را پیشه خود ساخته و لاجرم دست‌آوردش "چیزی جز حقایق ناچیز و مبتذل" نبود، در شرایطی که با نویسندگانی روبرو بود که "حافظه و توجه مردم را با ماجراهای بیپوده و با تصاویر کثیفی که از زندگی‌شان" می‌کشیدند، انباشته می‌ساختند و دودی شیطانی ایجاد می‌کردند که "در فکر و روح آنها" نفوذ می‌کرد و "انها را با زهر بی‌اعتمادی نسبت به خود مسموم" می‌ساخت، در شرایطی که می‌دانست که "خواننده با دید نویسنده به خود می‌نگرد و وقتی زشتی بی‌اندازه خود را دید امکان بهترشدن را در خود نمی‌یابد"، نشر ادبیات مردمی برای ارتقای آگاهی اجتماعی و طبقاتی جوانان را وظیفه خود قرار داده و جانانه در این راه تلاش می‌کرد. می‌کوشید تا از طریق اشاعه ادبیات مترقی و مردمی روح تازه‌ای به زندگانی ببخشد و نیروی مبارزاتی جوانان را در جهت مبارزه با زشتی‌ها و کثافات جامعه خود بسیج کند. (عبارات داخل گیومه در این پاراگراف برگرفته از جزوه "هدف ادبیات" ماکسیم گورگی می‌باشند).

اجازه دهید این مقدمه برای انتشار مجدد دو ترجمه از چریک فدائی خلق، رفیق بهروز دهقانی را با نام خود او به پایان ببرم؛ او که در پرتو تسلط اش به زبان انگلیسی، مطالعه وسیعی در حوزه ادبیات کارگری و بطور کل ادبیاتی که نشر حقایق در خدمت به رشد و تعالی جامعه را هدف خود قرار داده بودند، داشت. رفیق بهروز به‌نوبه خود این موفقیت را داشت که با ترجمه آثار ادیبان متعددی در سطح جهان و یا نقد کتاب‌های نویسندگان مترقی و مردمی، مروج ادبیات مترقی در میان مردم مبارز ایران گردد، ادبیاتی که حقایقی جاودان در آنها ثبت شده و به‌همین خاطر نور زیبایی از آنها ساطع است.

فروردین ۱۳۹۶ - مارس ۲۰۱۷

همانطور که ملاحظه شد چه در "قدرت تئاتر" و چه در "ماه در کایلنامو می‌درخشد" ما با ادبیاتی مواجهیم که شور زندگی در آنها جاری است. این ادبیات مصداق سخنان ماکسیم گورگی میباشد که از قول هم‌صحبت‌اش که او را لنین تصویر می‌کند می‌گوید که ادبیات باید "میل به حقیقت و مبارزه با پستی‌ها را در وجود مردم توسعه دهد، بتواند صفات نیک را در آنها بیابد، در روح آنها غرور و شهامت را بیدار کرده با آنها کاری کند تا مردمی نجیب، بهروز و قوی شده بتوانند حیات خود را با روح مقدس زیبایی ملهم سازند". انتخاب آثار فوق برای ترجمه توسط رفیق بهروز دهقانی گواه بر آنست که وی از چه درک عمیقی نسبت به مسایل اجتماعی و از چه قوه و هنر زیباشناسانه‌ای برخوردار بوده است.

"فروشنده" اش علاوه بر ارائه روایت‌های تخیلی و به‌دور از واقعیات جریان زندگی در ایران و صرف‌نظر از صحنه‌های "قوٹی‌وار" فیلم‌اش، یک مرد کارگر زحمتکش را به‌عنوان فردی ریاکار و ناشریف که به زنی تجاوز کرده معرفی می‌کند تا بیننده ساده‌نگر و غیرمتفکر فیلم‌اش را بر آن دارد که از این به بعد به کارگران در جامعه خویش با همان چشمی نگاه کند که او در این فیلم به وی می‌شناساند. پس، از این منظر نیز بیهوده نیست که به آن "کارگردان" جایزه اسکار دادند. آخر وی "یک عمل فردی را تا حد عقیده، "تیپ" و قاعده‌ای که موجب باورکردن شود بالا برد"!!

بگذارید در پایان با وایلد هم‌صدا شویم و بگویم که تراژدی باید حرارت داشته باشد، کمدی باید گزنده باشد، انتقاد اجتماعی باید ادعا نامه‌ای برایمان بدهد. اما هنرمندانی می‌توانند چنین آثاری خلق کنند که جویای حقیقت باشند. "دانشمندان هنوز هم جستجوی حقیقت را ارزشمند می‌دانند. آنان انتظار ندارند که قوانین جاذبه و نسبیت دگرگونی عظیمی در زندگی روزمره پدید آورند، بل می‌اندیشند که پاسخ‌دادن به پرسش‌های مدام‌شان در باب جهان هستی، فعالیت "با ارزشی" است. ... آنچه شوق دانشمند را برمی‌انگیزد، حقیقت است و این انگیزه برای هنرمند، زیبایی است. ... زیبایی و حقیقت هر دو یک چیزند. ... حقیقت نامی است که دانشمند به آن داده است و زیبایی نامی که هنرمند آنرا بدان خوانده است." (برگرفته از: "ادبیات چیست" از جان بورخس وکلسون با ترجمه رفیق امیرپرویز پویان).

همانطور که ملاحظه شد چه در "قدرت تئاتر" و چه در "ماه در کایلنامو

نمایشنامه "تاجر ونیزی" از شکسپیر را در نظر بگیریم. آیا هنر شکسپیر صرفاً در آن بود که مثلاً داستان زندگی ریاخواری به اسم شایلاک را به‌نمایش درآورد که با بی‌رحمی تمام می‌خواست در ازای پولی که تاجری از او قرض کرده و قادر به بازپرداخت‌اش نبود گوشت از تن او بکند؟ یا او با هنر خویش قادر شد با برجسته‌کردن عملکرد شایلاک به‌عنوان سمبلی از ریاخواران، یک تیپ اجتماعی را- که به واقع با به فلاکت‌کشاندن زندگانی بسیاری (در عبارتی استعاره‌ای) گوشت از تن آنها می‌کنند- به جامعه خود بشناساند؟ و درست به همین دلیل، اگر کسی نمایشنامه تاجر ونیزی شکسپیر را در حال حاضر هم بخواند با تحسین تمام در مورد شکسپیر خواهد گفت: آره راست می‌گوید، همین‌طور، می‌دانم که می‌شناسمش، ریاخواران (یا به‌عبارتی سرمایه‌داران مالی در بانک‌ها در عصر ما) درست همانطوری‌اند که شکسپیر تصویر کرده، رحم ندارند. قانون‌شان این است که پول قرض بدهند و اگر نتوانی سر موعده آن را باز پس بدهی گوشت از تن‌ات جدا می‌کنند... آری، شکسپیر با دیدن واقعیت عملکردهای فردی ریاخواران مختلف در جامعه خود، یک حقیقت کلی یا عمومی را بیان کرده است. اساساً کشف، آشکارکردن و نشان‌دادن حقیقت از دل واقعیت، رمز کار یک هنرمند واقعی است و شکسپیر با قادرشدن به انجام چنین کاری اثری جاودانه خلق کرده است.

وایلد ضمن نقد کسانی که رئالیستی‌بودن تئاتر را با شعبده‌بازی با زمان و مکان تباه و ضایع می‌کنند مطرح می‌کند که "زمان ظرف بیان عالی اتفاق‌های منحصر به‌فرد است و تئاتر ظرف بیان اتفاق‌های تعمیم‌یافته" است و این‌که "با استفاده از قدرت تئاتر می‌توان یک عمل فردی را تا حد عقیده، "تیپ" و قاعده‌ای که موجب باورکردن شود بالا برد".

وایلد از تئاتر زمان خود گله‌مند بود که در آن دیگر "تراژدی حرارت نداشت، کمدی گزنده نبود، انتقاد اجتماعی نمی‌توانست ادعا نامه‌ای برایمان بدهد". ولی ما امروز با هرچه مرتجع‌تر شدن "طبقه متوسط" قدیمی و تبدیل سیستم اقتصادی- اجتماعی‌اش یعنی سرمایه‌داری به امپریالیسم با صحنه‌های حتی مشمئزکننده‌ای مواجه می‌شویم. مثلاً اخیراً شاهد اعطای جایزه اسکار در یک بازی سیاسی بین جناح‌هایی از یک قدرت حاکم به به‌اصطلاح هنرمند یا به قولی «هنریندی» بودیم که توانسته بود یک تیپ اجتماعی معین و مشخص در جامعه ایران یعنی "کارگر" را در صحنه یک فیلم سینمایی غیاباً محاکمه و سرکوب کند. منظور، اصغر فرهادی یکی از کارگردانان رژیم جمهوری اسلامی در حوزه فیلم سینمایی است که در فیلم

فریبرز سنجری

بهترین مراسم عید در زندان شاه!



عید تاکید داشتند. در این میان رفقای تشکیلات فدائی بر این باور بودند که اولاً عید را باید حتما برگزار کرد و ثانیاً آن را نه به شکل سنتی بلکه به صورت سیاسی باید برگزار کرد. در جریان بحث های داغی که در این زمینه در گرفت موضع فدائی ها نظر خیلی ها را به خود جلب نمود و سرانجام عید نوروز سال ۵۲ بر اساس نظر فدائی ها برگزار شد که به عنوان یکی از پرشکوه ترین اعیاد زندان در خاطره زندانیان نقش بست.

چگونگی پیشبرد بحث ها در باره چگونه برگزار کردن مراسم عید به این صورت بود که مسئولین کمون، زندانیان عضو کمون را به دسته های بزرگی تقسیم کرده بودند تا هر دسته در مورد این که مراسم عید را چگونه برگزار کنیم بحث کرده و نتیجه بحث های خود را به مسئولین کمون منتقل کنند تا تصمیم قطعی بر اساس نظر اکثریت گرفته شود. به یاد دارم که در این تقسیم بندی، مهندس سبحانی نیز در همان گروهی قرار گرفته بود که من هم بودم. وی در مقابل استدلال فدائی ها مبنی بر سیاسی برگزار کردن عید حرفی زد که موجب خنده بقیه گشت. او گفت اگر عید سیاسی باشد پس هفت سین هم باید سیاسی باشد و در مقابل این سؤال توام با تعجب بقیه که هفت سین سیاسی دیگر چیست؟ گفت مثلا سام ۷ را باید بگذاریم سر سفره که باز همه خندیدند. این شیوه بحث البته نشانگر آن بود که او مخالف برگزاری عید به صورتی است که فدائی ها پیشنهاد می کردند و چنین تفکری می خواست مراسم عید را به یک روبوسی ساده در زمان سال تحویل یا روز اول فروردین تقلیل دهد.

بالاخره بعد از بحث های زیاد نظر فدائی ها مبنی بر برگزاری مراسم نوروز به صورت سیاسی غالب شد و قرار شد عید سال ۵۲ چنین برگزار شود. به دنبال این تصمیم زندانیانی که به ملیت های مختلف مثل کرد و ترک و ... وابسته بودند و یا از فرهنگ مشترکی برخوردار بودند دور هم جمع

عادل آباد شیراز همه ما را از زندان ارک کریمخانی به این زندان منتقل کردند. بعد از گذشت چند ماه تعداد زیادی از زندانیان سیاسی را از زندان قصر مستقیماً به این زندان تبعید کردند. در فاصله کوتاهی بعد از این واقعه رژیم شاه زندان برازجان را کاملاً تعطیل نمود و زندانیان آن تبعیدگاه بد آب و هوا را نیز به شیراز منتقل کرد. به این ترتیب در مقطع اسفند سال ۱۳۵۱ زندان عادل آباد شیراز محل تجمع تعداد زیادی از زندانیان با تجربه و با محکومیت سنگین شد.

زندان شیراز همچون بقیه زندان ها در آن سال ها ، طیف متنوعی از زندانیان با گرایشات فکری گوناگون و وابسته به سازمان های سیاسی مختلف را در بر می گرفت. از فدائی و مجاهد گرفته تا ستاره سرخی و آرمان خلقی از توده ای گرفته تا سازمان انقلابی حزب توده و توفان و گروه فلسطین و ساکائی ها در این زندان حضور داشتند. اما با این که ترکیب سیاسی زندانیان خیلی متنوع بود ، اکثریت زندانیان را طرفداران سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق تشکیل می دادند. زندانیان این دو جریان هر کدام تشکل مخفی ویژه خود را در داخل زندان داشتند ، اما از نظر صنفی مشترک عمل کرده و تقریباً اکثر زندانیان در کمون واحدی زندگی می کردند. این وضع بیانگر وحدتی نسبی بین زندانیان بود و همچنین با توجه به حضور زندانیانی با محکومیت سنگین شرایط را در ارتباط با زندانیان به نفع زندانیان کرده بود.

با نزدیک شدن عید ، بحث های داغی در میان زندانیان در گرفت مبنی بر این که عید را چگونه باید برگزار کنیم؟ مجاهدین رغبت چندانی به عید نوروز نداشتند و عید واقعی شان را روز تولد پیغمبر اسلام میدانستند. کسانی هم مدعی بودند که با توجه به جنایات رژیم ، ما عید نداریم و نباید مراسم عید برگزار کنیم. عده ای از زندانیان هم بر سنتی برگزارکردن مراسم

با پایان زمستان و فرا رسیدن بهار همچون همیشه زمان تبریک به مناسبت نو شدن طبیعت و دیدار های نوروزی آغاز می شود. در عید امسال (۱۳۹۶) و در جریان عید مبارک گفتن های تلفنی و دیدارهای حضوری ، عزیزی از من پرسید که بهترین عیدی که داشتی کی بوده است؟ بلادرنگ پاسخ دادم آغاز سال ۱۳۵۲ در زندان عادل آباد شیراز. با تعجب پرسید مگر در زندان با آن همه محدودیت ها و اذیت و آزار ها برگزاری مراسم سنتی عید می توانست بهترین عیدی باشد که در خاطره هم باقی بماند؟

پاسخ من البته روشن بود. توضیح دادم که همان طور که می دانی شرایط زندان انعکاسی از وضع جامعه است و از آن جا که شرایط جامعه همواره در حال تغییر و تحول است بالطبع شرایط زندان هم برغم همه محدودیت هایش ثابت و همیشه یکسان نیست. به همین دلیل هم در اسفند سال ۵۱ شرایطی در زندان شیراز به وجود آمد که امکان برگزاری یکی از خاطره انگیز ترین مراسم های نوروزی را فراهم نمود. برای پاسخگوئی به سئوالی که از من شده بود به تشریح اوضاع آن زمان در زندان شیراز پرداختم که آن چه در زیر می خوانید با توجه به آن توضیحات نوشته شده است.

در اسفند ماه سال ۵۱ ، زندان جدید شیراز که به زندان عادل آباد معروف شد چیزی حدود ۱۳۰ زندانی سیاسی داشت. حدود ۲۰ تن از این زندانیان قبلاً در زندان ارک کریمخانی در شیراز که در وسط شهر واقع بود به سر می بردند که تعدادی از آن ها در ارتباط با گروه ستاره سرخ دستگیر شده و جزء دستگیری های خود شیراز بودند و تعداد کمی هم از زندان های دیگر به شیراز تبعید شده بودند ، از جمله کاک عبدالله عزت پور از حزب دمکرات گوردستان که چند سالی بود در ارک کریمخانی زندانی بود و همچنین خود من به اتفاق سعدالله علیزاده، یوسف مصطفوی از ساکا و ژیان ژیانفر از توفان ، از زندان قصر به این زندان در شیراز تبعید شده بودیم. چند ماه بعد با افتتاح زندان

ها و سرود هائی که در مراسم عید سال ۱۳۵۲ خوانده شد خود انعکاسی از تنوع فرهنگی جامعه چند ملیتی ایران بود که همه دست در دست هم در مقابل دشمن مشترک خود صف کشیده بودند. از میان آن ها تکه ای از ترانه ای که توسط زندانیان سیاسی مازندران خوانده شد در یادمانده است. آن ترانه ای بود که در دوران مبارزات سالهای ۳۰ تا ۳۲ در مازندران خوانده می شد و رفقا آن را تمرین کرده و به خوبی اجرا نمودند.

یکی دیگر از برنامه های تفریحی که در این مراسم اجرا شد و با استقبال زندانیان مواجه گردید ، تئاتر بود که زندانیانی چون مجید آقا جانی، سهراب معینی، رضا ستوده و ... اجرا کردند. در این برنامه گاف ها، حماقت ها و برخورد های احمقانه بازجو های ساواک و ماموران دادرسی ارتش به نمایش درآمده و با طنزی گزنده به سخره گرفته شده بود.

چنین بود که جشن عید سال ۵۲ زندانیان سیاسی در محیط بسته زندان و به دور از خانواده های شان ، مراسمی به یاد ماندی شد. این عید به باور اکثر زندانیان آن سال ، بهترین عیدی بود که تا آن زمان در زندان های شاه برگزار شده بود و با توجه به سیاست های سرکوب گرانه دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم دیگر تکرار نشد.

پس از آن اتفاقات دیگری پیش آمد. در ۲۶ فروردین ماه ساواک به بهانه بازرسی زندان ، وارد بند چهار شد و برای زهر چشم گرفتن از زندانیان ، آن ها را مورد توهین و فحاشی قرار داد. این برخورد با مقاومت زندانیان سیاسی مواجه شد که در ادامه خود "شورش زندان شیراز" را موجب شد که خود داستان دیگری دارد.

فروردین ۱۳۹۶

اتاق هم سه تخت سه طبقه وجود داشت. بنابراین راهرونی که اتاق های زندانیان در دو طرف آن قرار داشتند، راهرو بلندی بود.

با فرا رسیدن زمان برگزاری عید، مسئولین کمون وسط راهروی بند را با هر چه در امکان داشتند قابل نشست کردند و سفره درازی پهن کردند که تمام زندانیان دور آن نشستند. میوه ها و شیرینی هائی که خانواده ها آورده بودند در بشقاب هائی در دورا دور این سفره گذاشته شده بودند. با شروع مراسم، مسن ترین زندانی سیاسی، آقای عباس حجری شروع به صحبت نمود. او از پیروزی بهار بر زمستان حرف زد و بر این مینا در سخنان خود از ضرورت مقاومت و پایداری در زندان سخن گفت. من به عنوان جوانترین فرد زندان متنی را که توسط تشکیلات خودمان در زندان تهیه کرده بودیم را خواندم. در آن متن با اشاره به رستاخیز سپاهکل و نقش بن بست شکنانه آن و راه گشائی که با آغاز مبارزه مسلحانه توسط چریکهای فدائی خلق در جامعه صورت گرفته بود بر ضرورت تداوم راه آن رزمندگان تاکید شده بود. من سخنانم را با گرمی داشت خاطره همه مبارزین آزادخواه که در مصاف با رژیم وابسته به امپریالیسم شاه جان باخته بودند تمام کردم.

مراسم عید ما با سرود خوانی دسته هائی که برای سرود خواندن تعیین شده بودند ادامه یافت. پیش از عید زندانیان تُرک، لُر، مازندرانی و ... هر کدام دور هم جمع شده و ترانه ها و سرودهای را تمرین می کردند تا در مراسم عید آن ها را بخوانند. حاصل کار آن ها در آن شب در معرض دید همگان قرار گرفت. تنوع آهنگ

شدند تا آهنگ های مترقی و انقلابی را برای مراسم عید تعیین و تمرین کنند.

علاوه بر تدارکات دیگر ، یکی از تصمیمات برای برگزاری سیاسی مراسم عید آن بود که از میان زندانیان، مسن ترین و جوانترین زندانی سیاسی مشخص شده و پیام خود را به جمع اعلام کنند. مسن ترین ها در زندان کم نبودند. در آنجا آقای طاهر احمدزاده که پدر رفقا مسعود و مجید از رهبران چریکهای فدائی بود حضور داشت. کاک غنی بلوریان از حزب دمکرات کردستان و مجید امین موید از فرقه دمکرات آذربایجان و همچنین افسران سازمان نظامی حزب توده مانند آقای عباس حجری بودند. از میان این مسن تر ها، آقای عباس حجری مسن ترین فرد زندان شناخته شد که حدود پنجاه سال و شاید هم کمی بیشتر سن داشت. جوانترین فرد زندان بیست سال سن داشت که فربرز سنجری (نویسنده این سطور) از چریکهای فدائی خلق بود. با مشخص شدن مسن ترین و جوانترین فرد زندان قرار شد با تحویل سال ابتدا مسن ترین و سپس جوانترین زندانی سیاسی برای جمع سخنرانی بکند.

من از این تصمیم توسط تقی افشانی نده که در آن زمان یکی از مسئولین تشکیلات ما در زندان بود مطلع شدم. من در زندان با وی جلسه مطالعاتی داشتم و مخفیانه با هم تاریخ حزب کمونیست چین را مطالعه کرده و در موردش بحث می کردیم. تقی به من گفت که متن سخنرانی را می توان مشترکا با رفقای دیگر تهیه کرد.

ما در آن زمان در بند چهار زندان شیراز زندانی بودیم. این بند از ۲۱ اتاق به اضافه حمام و دستشویی تشکیل می شد. یعنی در یک سوی راهرو ده اتاق و در سوی مقابل یازده اتاق قرار داشت. در هر

پیرامون حمله نظامی جدید آمریکا ... از صفحه ۱۱

نیروهای پرو امپریالیست با دفاع از جنایات و تجاوزگری امپریالیسم آمریکا در سوریه نشان می دهند که نه خواهان سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و تغییر مناسبات استثمارگرانه حاکم بلکه ایجاد یک سوریه و افغانستان دیگر این بار در ایران هستند که خطوط جنگ طلبانه و منافع ضد خلقی امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن را این بار به شکل دیگری و در سطح دیگری پیش ببرد.

واقعیت این است ، بحران و جنگ چند ساله سوریه به دنبال شکست و به حاشیه راندن جنبش انقلابی توده های تحت ستم سوریه بر اساس سناریوی امپریالیستی شکل گرفته و هر دو طرف جنگ کنونی علیه مردم ستمدیده سوریه و منافع آن ها می باشند. هر نیروئی که در پیامد حمله موشکی تجاوزکارانه آمریکا ، تشدید دخالت های امپریالیستی در این کشور را مورد تأیید قرار دهد و یا از آن طرف به دامن دفاع از رژیم جنایتکار اسد و حامیان آن در غلظت، تنها ماهیت ضد مردمی خود را با وضوح هر چه بیشتری در مقابل چشم مردم به نمایش می گذارد و تنها توشه اش از این معرکه جز باری از رسوایی نخواهد بود. تجربه تاریخ در همه جا نشان داده که رهائی توده ها تنها به قدرت خودشان و با انقلاب خودشان امکان پذیر است.

نابود باد جنگ های امپریالیستی!
مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش!
زنده باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران
۸ آپریل ۲۰۱۷ برابر با ۱۹ فروردین ۱۳۹۶

پیرامون حمله نظامی جدید آمریکا

به سوره!



با حمله موشکی ارتش آمریکا به سوریه که در جریان پیشرفت جنگ ارتجاعی سال های اخیر به یکی از گره‌گاه های تضاد های امپریالیستی در منطقه تبدیل شده، بحران سوریه وارد مرحله تازه ای گشته است. شلیک مجموعاً ۶۰ موشک "تاماهاک" از دو ناو هواپیمابر "یو اس اس پورتر" و "یو اس اس راس" که در زمان حمله، در شرق دریای مدیترانه قرار داشتند، به سوی پایگاه هوایی الشعیرات که سخنگوی پنتاگون مدعی شده، محل مورد استفاده برای سلاح های شیمیایی و نیروی هوایی سوریه می باشد، خشم شدید جهانیان را برانگیخت.

در واکنش به این موشک اندازی، مقامات روسیه ضمن محکوم کردن این حمله، آن را اقدامی نامیده اند که آمریکا را "در آستانه برخورد نظامی با روسیه" قرار داده است. آن ها همچنین تهدید کردند که "خط ارتباطی همکاری های نظامی در سوریه" را خواهند بست.

دولت آمریکا این حمله را واکنشی نسبت به حمله شیمیایی ای که روز سه شنبه (۲۰۱۷ آوریل) در شمال استان ادلب سوریه انجام شد و طی آن ده ها نفر و از جمله تعدادی کودک به وحشیانه ترین وجهی به قتل رسیدند، اعلام کرده است. به دنبال این جنایت جنگی و در پژواک سیاست دولت آمریکا، رسانه های امپریالیستی در غرب در یک کمپین سازمان یافته در شرایطی که هنوز به هیچ وجه ثابت نشده که چنین حمله جنایت کارانه ای از سوی کدام یک از طرفین ضد خلقی جنگ رخ داده است، بدون آن که حتی منتظر تحقیق سازمان ملل ظاهراً مورد تأییدشان در این رابطه بمانند، و در حالی که سازمان ملل متحد در حال تحقیق در شناخت این امر بسر می برد، انگشت اتهام را به سوی دولت سوریه گرفتند و تبلیغاتی به راه انداختند که یادآور همان تبلیغات جنگی ای است که با ادعای رسوای وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق کرده بودند. اما دولت سوریه رسماً حمله شیمیایی به مردمان استان ادلب از طرف خود را تکذیب و چنین جنایتی را کار خود آن نیروها اعلام کرد.

واکنش سریع دولت ترامپ و حمله موشکی به سوریه برای هر ذهن آگاهی بیانگر آن است که این دولت از بهانه حمله شیمیایی تنها به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست های جنگی در منطقه و کسب موقعیت بهتر در گره‌گاه تضاد های جاری در سوریه استفاده کرده است. از سوی دیگر همه می دانند که دولت ترامپ در صحنه سیاست داخلی آمریکا نیز با یک بحران مشروعیت مواجه است و به دلیل سیاست های ضد مردمی و نژاد پرستانه اش به شدت رسوا شده و زیر فشار افکار عمومی و حتی بخش هایی از طبقه حاکم قرار دارد. در چنین شرایط بحرانی ای، دولت ترامپ شدیداً خواهان نمایش قدرت نظامی و جنگ طلبی خود در مقابله با دشمنانش و هم چنین کسب نوعی "پیروزی" می باشد. حمله موشکی به سوریه که از آن با عنوان نخستین حمله نظامی دولت جدید آمریکا در این کشور از آن نام برده می شود با تشدید جو جنگ و ناامنی و ایجاد وحشت در زندگی مردم تحت ستم منطقه، چنین اهداف ضد خلقی ای را برای دولت کنونی آمریکا تأمین می سازد.

با اشراف به چنین دلایلی ست که ترامپ این حمله را "در راستای منافع حیاتی امنیت ملی آمریکا" توصیف می نماید. اما نفس همین مسئله که ترامپ فرمان حمله تجاوز کارانه اخیر خود به سوریه را تأمین منافع حیاتی امپریالیسم آمریکا می نامد، خود نشانه روشن دیگری از ماهیت امپریالیستی و ضد مردمی جنگ جاری در سوریه را به نمایش می گذارد.

تمامی واقعیات چند سال جنگ خانمان برانداز سوریه و جنایات و فجایع بی شماری که در این جنگ علیه مردم بی گناه سوریه انجام شده نشان داده اند که دو طرف جنگ مزبور فاقد هر گونه ماهیت مردمی می باشند. در جنگ ارتجاعی جاری در سوریه، در یک طرف دولت جنایتکار بشار اسد که دستانش تا مرفق در خون توده های تحت ستم سوریه آغشته است، قرار دارد که با حمایت های مستقیم و حیاتی قدرت امپریالیستی ای نظیر روسیه و نقش آفرینی رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به حیات خود و جنایاتش علیه مردم سوریه ادامه می دهد؛ و در سوی دیگر این جنگ، مزدوران رنگارنگ مسلح نظیر "ارتش آزاد" سوریه و یا داعش و گروه تروریستی جبهه النصره که در واقع نماینده القاعده در سوریه می باشد، میداناری می کنند

که همگی دست ساز قدرت های غربی و دست نشاندهان آن ها در منطقه بوده و در واقع مجری سیاست های جنگ طلبانه و ضد خلقی امپریالیست ها می باشند. این مزدوران که در خط امپریالیست ها با پول و اسلحه و تدارکات عربستان و ترکیه و قطر و... شکل گرفته اند، در شعله های جنگ خانمان سوز که مردم سوریه بزرگترین قربانیان آن هستند می دمند و فاقد کمترین مشروعیت و حقانیتی می باشند. جنگ در سوریه، یک جنگ امپریالیستی و ضد مردمی ست و

در این جنگ ارتجاعی هیچ عنصری از ترقی و پیشرفت و آرمان های مردمی وجود ندارد. از این روست که هیچ نیروی مدعی آزادی و دموکراسی به خود اجازه نمی دهد که به کمترین دفاعی از هیچ یک از طرفین جنایتکار این جنگ تحت هیچ بهانه ای مبادرت ورزد.

به دنبال حمله موشکی اخیر آمریکا به سوریه که جز تجاوزی آشکار برای پیشبرد سیاست های ضد خلقی دولت آمریکا معنای دیگری ندارد، ما امروز شاهدیم که برخی از افراد و گروه ها و تفکرات مخالف جمهوری اسلامی برای این اقدام تجاوزکارانه "هورا" کشیده و با شعله ور شدن بحران و آتش جنگ و ناامنی در منطقه، آن چنان شاد گشته اند که آمریکا را به عمل مشابهی در ایران تشویق می کنند تا به زعم آن ها، حمله به سوریه "با بیرون انداختن فاشیسم دینی حاکم بر ایران و پاسداران و مزدورانش از سوریه و عراق و یمن تکمیل شود." و آمریکا با "خلع ید" از جمهوری اسلامی "حامی اصلی تروریسم در جهان امروز" را از میان ببرد. اما بر بستر واقعیات روشن و عینی موجود که حامی اصلی تروریسم و بنیاد گرایی اسلامی در جهان امروز خود امپریالیسم آمریکاست، موضع گیری این نیروها بار دیگر ورشکستگی طرفداران "دخالته خارجی" و نیروهای "پرو امپریالیست" را به نمایش می گذارد و نشان می دهد که این نیروها به رغم هر ادعائی که دارند، در پیکار برای دموکراسی و آزادی، دارای چه موضعی هستند و در مبارزه بین کارگران و خلق های تحت ستم با امپریالیسم و غارتگران و جنگ سالاران بین المللی در کجا ایستاده اند. این نیروها با پایمال کردن تجارب جنگ های خونین افغانستان و عراق و سوریه، زیر نام ضرورت مقابله با "فاشیسم دینی" (و نه نظام سرمایه داری حاکم بر کشور) با چنین مواضع ارتجاعی ای در حقیقت مشغول جاده صاف کردن برای امپریالیست ها و جنایت-کارانی نظیر ترامپ به منظور سلاخی کارگران و توده های محروم ایران در دستن امپریالیست ها و رژیم مزدور جمهوری اسلامی می باشند.

فریبرز سنجری راه نجات مردم ما!

توضیح پیام فدایی: این
مقاله اولین بار در پیام
فدائی شماره ۷۹
به تاریخ آذر ماه ۱۳۸۴
درج شده است.



کسی تصور کند که جمهوری اسلامی با رأی مردم به قدرت رسیده است. این ظاهر قضیه است. در حالی که مدت‌ها قبل از آن، آمریکا با همکاری انگلیس و بقیه قدرت‌های بزرگ در کنفرانس گوادالوپ به روی کار آمدن خمینی رأی داده بود. این آمریکادر رأس بقیه قدرت‌های امپریالیستی بود که با گذاشتن همه منابع قدرت از جمله ارتش شاهنشاهی (یا در واقعیت ارتش آمریکائی) در اختیار خمینی به او و رژیمش قدرت دادند تا انقلاب مردم ما را سرکوب کنند و از منافع غرب در ایران حفاظت نمایند. پس اگر خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستی چرا از دست نوکر به ارباب پناه می‌بری! آخر اگر این

ارباب قرار بود بر طبق منافع مردم گام بردارد و یا حتی گوشه کوچکی از منافع مردم را در نظر گیرد اصلا از اول این به قول تو آخوندهای بو گندو را سر کار نمی‌آورد. در ادامه بحث با توجه به اینکه آن آشنا همچنان با خوش بینی، سرنگونی جمهوری اسلامی به دست آمریکارا راه نجاتی برای مردم ایران تلقی می‌کرد سخنانم را ادامه داده و گفتم تازه مگر فراموش کرده‌ای که همین آمریکابود که با همکاری انگلیس بر علیه مصدق کودتا کرد و مجدرضا شاه را به سلطنت باز گرداند و شرایط اعمال دیکتاتوری آن شاه جنایتکار را برای سال‌های طولانی آماده ساخت. مگر می‌شود فراموش کرد که سلطه سپاه رژیم سلطنت، از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۵۷، یعنی در طول ۳۵ سال، اساسا مرهون حمایت‌های امپریالیست‌ها و به ویژه حمایت‌های بیدریغ همین آمریکابود. برآستی چه شده که شماها حتی حافظه تاریخی خود را هم از دست داده‌اید؟ اگر تو واقعا به نابودی جمهوری اسلامی فکر می‌کنی، یعنی چنین امر مقدسی ذهن تو را به خود مشغول کرده، چرا به هر خس و خاشاکی می‌چسبی الا به فعالیت خودت و تلاش خودت در این راستا؟ و سپس اضافه کردم که دوست عزیز این شیوه درس‌گیری از گذشته نیست. این شیوه خلاصی از جهنمی که جمهوری اسلامی آفریده نیست. اگر می‌خواهی رژیم موجود را دیگر بر اریکه قدرت نینیی باید آستین‌ها را بالا زده و خود به مبارزه مردم ما جهت سرنگونی جمهوری اسلامی بپیوندی نه اینکه چشم‌انتظار سرنگونی این رژیم از سوی آمریکاباشی. و نه اینکه برایت مهم نباشد که چه کسی و چه نیروئی قرار است بجای این رژیم به قدرت برسد. بعد برای او توضیح دادم که اتفاقا در دوره مبارزه علیه شاه هم همین حرفی که او در مورد جمهوری اسلامی می‌زند با این عبارت شنیده می‌شد: "این رژیم (منظور رژیم شاه) برود هر رژیمی بیاید بهتر از آن خواهد بود. فقط این رژیم برود". در آن زمان ساده‌اندیشانی بودند که می‌گفتند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه بدتر هم می‌شود. در حالیکه در همان زمان کمونیست‌های راستینی در صحنه مبارزه علیه رژیم شاه قرار داشتند که می‌گفتند

کشور جنازه چند تن از کسانی که در درگیری با آمریکائی‌ها کشته شده بودند را جلو چشم مردم به آتش کشیده و سوزاندند! پس چگونه این واقعیت‌ها که جلوی چشم همه صورت می‌گیرند را نادیده می‌گیری و به خود اجازه می‌دهی که از لشکرکشی آمریکابه ایران سخن بگوئی؟ و چرا به این خوش‌خیالی دچار شده‌ای که تصور می‌کنی حمله ارتش آمریکابه ایران، با فرض سقوط جمهوری اسلامی، برای مردم ما آزادی و دمکراسی به ارمغان می‌آورد؟ خیلی راحت پاسخ داد: آزادی و دمکراسی شعار است. اینها مسئله امروز ما نیست بلکه خواست‌هایی است که در آینده باید به آنها رسید. مسئله امروز ما، مسئله اصلی ما، نابودی آخوندهاست. اینها باید بروند. اینها هر کس که می‌خواهد بیاید. هر کس اینها را سرنگون کرد قدمش مبارک باد! فقط اینها بروند. گفتم: دوست عزیز! اگر فردا قدرت آمریکابروود پشت جریان سلطنت و دوباره این دارودسته ضد مردمی که دستانتشان تا مرفق به خون فرزندان این سرزمین آلوده است به قدرت برسند تو چه خواهی گفت؟ آیا باز هم هورا خواهی کشیدی؟ آخر مگر مردم ایران دیوانه بودند که انقلاب کردند و هزاران قربانی دادند تا رژیم سلطنت را براندازند. آیا این شرمندگی ندارد که حالا کسانی دوباره برای بازگشت سلطنت دست التماس بسوی آمریکادراز کنند، و به سلطنت طلبان بگویند بیخشید غلط کردیم. کم کشتید بیائید نیمه‌گش‌ها را تمام‌گش کنید! در ادامه بحث به او گفتم: درست است که در پی نسلی که به انقلاب برخاست نسل دیگری آمده است، ولی هنوز کسانی که آثار شکنجه‌های رژیم سلطنت را هر روز با خود حمل می‌کنند زنده‌اند. تو را چه شده است؟ آیا درد و رنج شرایط تبعید و طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی چشمانت را کور کرده و قادر به دیدن واقعیات نیستی و فراموش کرده‌ای که مردم مبارزه می‌کنند و قربانی می‌دهند که زندگی بهتری برای خود بدست آورند نه اینکه از چاله درآمده و به چاه بیفتند! گفت: نه فراموش نکرده‌ام که همین مردم بودند که بعد از سرنگونی رژیم سلطنت به جمهوری اسلامی رأی دادند و چنین شیطانی را بر سر کار آوردند. در جواب گفتم: این اشتباه است که

چند روز پیش بطور اتفاقی در یکی از خیابان‌های شهری که در آن زندگی می‌کنم آشنائی را دیدم که مدتی بود از او خبری نداشتم. همچون اکثر ایرانیان پناهنده که وقتی به هم می‌رسند اولین حرفشان در باره ایران و اوضاع و احوال آنجاست، ما نیز گفتگویمان با اشاره به وضع ایران و اخبار مربوط به داخل کشور شروع شد و وقتی که صحبت به رئیس‌جمهور جدید جمهوری اسلامی و موضع گیری‌های اخیرش رسید دوستم با حرارت گفت: باید از هر نیروئی که قادر به سرنگونی این رژیم باشد حمایت کرد. از او پرسیدم که با توجه به موقعیت فعلی اپوزیسیون این رژیم، منظورت کدام سازمان یا نیرو است؟ گفت: فرقی نمی‌کند هر کسی باشد مهم نیست فقط این آخوندهای بوگندو را بردارد. پس از لحظه‌ای درنگ، چون خود می‌دانست که در اپوزیسیون جمهوری اسلامی در لحظه فعلی چنین قدرتی وجود ندارد، فوراً اضافه کرد که حتی اگر آمریکاهم این رژیم جلا را سرنگون سازد باید برایش هورا کشید!! ضمن تأسف از این حرف‌ها، از آنجا که بر این باورم که مبارزه و مقاومت مردم ما بر علیه بیدادگری‌های جمهوری اسلامی برای آن نبوده و نیست که این سلطه اهریمنی با سلطه ددمنشانه‌تری تعویض شود، در پاسخ به موضع نادرست آن آشنا، به او گفتم زیاد تند نرو! مگر نمی‌بینی که آمریکادر افغانستان و عراق چه اوضاع دهشتناکی به بار آورده است. آیا تصاویر دهشتناک شکنجه اسرای عراقی و وحشیگری‌های آمریکادر زندان ابوغریب را فراموش کرده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که همین چند روز پیش از نوار ویدئوئی خبر دادند که تجاوز سربازان امریکائی به نوجوانان عراقی در بازداشتگاه‌های آمریکادر عراق را به نمایش می‌گذارد؟ آیا از کشتار وحشیانه مردم شهر فلوجه و با خاک یکسان کردن این شهر بی‌خبری و نمی‌دانی که با سلاح‌های شیمیائی چه بر سر این مردم آوردند؟ آیا فریاد شکنجه شده‌های افغانی در سیاهچال‌های آمریکادر این کشور را نشنیدی؟ آیا از سوزاندن اجساد مخالفین در افغانستان اطلاع نداری؟ همین چند روز پیش بود که آمریکائی‌ها در تداوم هزاران عمل جنایتکارانه خود در افغانستان، جهت ترساندن اهالی یکی از روستاهای این

جنایات آمریکادر افغانستان و عراق را شنیده باشد و سالها بر خلاف آنچه که سردمداران جمهوری اسلامی جلوه می‌دهند پشتیبانی این قدرت را نه به عنوان "شیطان بزرگ" بلکه به مثابه "فرشته رحمت" از این رژیم دیده باشد، و باز هم برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و به اصطلاح حقوق بشر، به لشکرکشی آمریکادخیل بندا! اما دیدم مشکل اینجاست که این افراد و این دیدگاه‌ها اساسا نابودی جمهوری اسلامی را وسیله‌ای جهت رسیدن به اهداف واقعی مردم ما نمی‌بینند، بلکه از قرار، مسئله آنها چیز دیگری است و به دنبال کلاهی از این نم‌ برای خود هستند. بنابراین، چنین تفکری چه خود بدانند چه ندانند، آن اهداف بزرگ را کنار گذاشته و خود وسیله را هدف کرده است، آنهم هدف نهائی و این هدف نهائی را هم آنقدر برای خود بزرگ و دست‌نیافتنی کرده که دیگر قادر نیست وسائل رسیدن به آن با تکیه بر نیروی خود را، حتی در ذهن‌اش، نیز طرح نماید.

درست است که جمهوری اسلامی باید برود و این یکی از آماج‌های برحق مردم ما و گامی اولیه جهت رسیدن به خواست‌های آنهاست، اما روشن است که وقتی که مردم ما علیه جمهوری اسلامی می‌رزمنند خواهان برقراری شرایطی هستند که در آن فقر و فلاکت و بیکاری وجود نداشته باشد. شرایطی که امکان وجود فحشاء و اعتیاد و کودک‌خیابانی را از بین برده باشد. و هر صدای مخالفی در گلو خفه نشود و زندان و شکنجه و اعدام انقلابیون دیگر معنا نداشته باشد، خلاصه آنها در تقابل با سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی، در مقابل ولایت مطلقه فقیه، خواهان آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند. اما تحقق این خواست‌ها درست در تقابل اهداف همه دشمنان مردم ما قرار دارد؛ در تقابل با روابط اقتصادی ظالمانه‌ای قرار دارد که این دشمنان به حفاظت از آن برخاسته‌اند. بنابراین، بار انقلابی سرنگونی "ولایت مطلقه فقیه" زمانی به منصف ظهور می‌رسد که این امر با نابودی آن شرایط اقتصادی‌ای توأم شود که هر روز در دامان خود، جانینانی چون خمینی، خلخالی، خامنه‌ای و خاتمی بار می‌آورد و به ظلم و جور و استثمار و اجحاف، امکان جولان می‌دهد. آری، شرط رسیدن به آزادی، شرط رسیدن به عدالت اجتماعی، شرط رهائی از وضعیت نکبت‌بار کنونی این است که لیه تیز حمله را متوجه نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم کنیم و بکوشیم که سرنگونی جمهوری اسلامی به نابودی این نظام منجر شود، وگرنه تا این نظام پابرجاست، در هم بر همین پاشنه می‌چرخد. حال اگر کسی چنین هدفی را مقابل خود قرار دهد، در اولین گام متوجه می‌شود که رسیدن به این هدف، تنها با نابودی سلطه امپریالیسم در ایران معنا دارد. امری که به نیروی توده‌های ستم‌دیده امکان‌پذیر است.

که زحمت کشیده و قدری آزادی هم برای ما بیاورید!! دیگری برای مذاکره با مأموران دسته‌چندم وزارت دفاع آمریکابار سفر به آمریکامی‌بندد تا در واقع خود را و سازمانش را عرضه نماید. آن یکی هم همه آرزویش این است که "شورای امنیت" سازمان ملل رژیم را تحریم کند تا شاید فضائی برای فعالیت وی باز شود. یعنی می‌داند که خود را در شرایطی قرار داده که فعالیت اصلی‌اش وابسته است به خواست و اجازه از ما به‌تران!

پیش خود می‌گفتم که براستی این همه بی‌راه‌رفتنی برای چیست! وجود ایده‌ها و افکاری چنان نادرست در میان نسل جوان، نسلی که از زمانی که خود را شناخته رژیم سرکوبگری را در مقابل خود دیده که فریاد مرگ برآمریکاز زبانش نیفتاده است کاملاً قابل فهم است. شاید آنها از بزرگترهای خود شنیده‌اند که "دشمن دشمن من دوست من است"، اما به اینها چه باید گفت که خود، همه تحولات این سال‌ها را به عینه دیده‌اند و تازه می‌باید این نسل جوان را آموزش هم داده و تجربیات خود را به آنها منتقل کنند؟! اما اینها راهنماهایی هستند که خود ره نمی‌دانند و سوراخ دعا را گم کرده‌اند و سمت اصلی ضربه به دشمن را فراموش کرده‌اند.

از قرار معلوم، ناتوانی اپوزیسیون در سرنگونی رژیم و طولانی‌شدن عمر جمهوری اسلامی به مثابه دیکتاتوری عنان‌گسیخته‌ای که به هیچ صراطی مستقیم نیست، گرایش به معجزه و "امدادهای غیبی" را در میان بخش‌هایی از مردم ما و در صفوف اپوزیسیون رژیم تقویت کرده است. همانطور که ضعف بشر در برابر نیروهای طبیعت، انسان را بسوی خلق قدرت‌های ماوراءالطبیعه و یک نیروی خیالی برتر سوق داد، حال ضعف مردم در برابر قدرت حاکم، آن هم با توجه به اعتقادات مذهبی و اشاعه خرافات در بین آنها، توکل به یک نیروی برتر را برجسته ساخته است. به خصوص که این نیرو از قدرتی جهانی برخوردار است و چند سالی است که یکه‌تاز میدان شده و در شرق و غرب هم با کشور ما همسایه گشته است. پس برخی چنین می‌اندیشند که چه اشکال دارد که این نیرو که فریاد دفاع از حقوق بشر نیز سر می‌دهد رعایت اصول همسایگی را به جا آورده و قدمی هم به داخل حیاط خانه ما بگذارد تا با چشمان خود ببینند که چگونه در "سرزمین امام زمان"، هر روز سربازان گمنان امام زمان کسی را "شمع آجین" می‌کنند و یا با تیغ چاقوی آنها زبان مخالفی بریده می‌شود، شاید با مشاهده این امور، دلش به رحم آمده و ما را نیز از شر این دیو شیطان‌صفت رها سازد!

پیش خود می‌گفتم: ولی براستی مگر می‌شود کسی کمترین اطلاعی از اوضاع جهان، منطقه و ایران داشته باشد و

آری دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه بدتر هم امکان‌پذیر است. آنها می‌گفتند که علت و پایه اساسی دیکتاتوری، این رونمای استثمار و وابستگی، نظام اقتصادی حاکم است. اگر مردم ما نتوانند این نظام را نابود سازند بدون شک حافظان اصلی این نظام جهت حفظ خود در مقابل امواج خروشان مبارزات مردمی، دیکتاتورهای قسی‌القلب‌تری هم بر سر کار خواهند آورد چرا که همواره شدت اعمال دیکتاتوری تابعی است از روند مبارزه طبقاتی در جامعه و نه خواست صرف شخص دیکتاتور، و دیدیم که تاریخ با چه روشنی حیرت‌انگیزی صحت این سخنان را به اثبات رساند.

در ادامه این صحبت به او گفتم: این درست است که انقلاب مردم ما به نتیجه نرسید و در نیمه راه "ملاخور" شد اما این تنها نشان‌دهنده این واقعیت است که اگر نمی‌خواهی از چاله به چاه بیفتی و از دست شاه به دست شیخ و دوباره احتمالا از دست شیخ به شاه و یا دیکتاتوری دیگر، باید تشکیلات انقلابی داشته باشی. باید رهبری انقلابی را سازمان دهی و باید در مسیری بجنگی که طبقه اصلی رهبری‌کننده انقلاب؛ طبقه‌ای که تاریخ رسالت رهبری و به نتیجه رساندن این انقلاب را بر دوش او گذاشته، قادر به متشکل شدن و قادر به اعمال رهبری شود. حرف‌های من و یا شاید منصفانه‌تر باشد بگویم سرزنش‌های من، تا حدودی دوست دیرآشنا را در خود فرو برد و به فکر واداشت، در حالیکه زمان جدائی هم رسیده بود و می‌بایست این گفتگو را تا دیدار اتفاقی بعدی خاتمه می‌دادیم و هر کدام به راه خود می‌رفتیم.

با جدا شدن از آن دوست، گرچه می‌دانستم که این اندیشه‌ها و مواضع، بیشتر حاصل ناامیدی‌ها و ناتوانی‌هاست و مطمئن بودم که حرف‌های من شاید صرفا تلنگری باشد بر پرده اوهام او و نور امید به دنیای ناامیدی‌هایش، پیش خود می‌اندیشیدم که براستی بر مردم ما چه رفته است. چرا مخالفین رژیم کنونی، که زمانی صدای شعارهای ضدامپریالیستی‌شان گوش فلک را کر می‌کرد تا آنجا سقوط کرده‌اند که حاضراند برای لشکرکشی آمریکابه ایران هورا بکشند! در دوره شاه، مردم ما از آن حد شناخت و آگاهی بر خوردار بودند که می‌دانستند با صرف رفتن شاه و برچیده‌شدن رژیم سلطنتی هنوز به خواست‌های برحق‌شان نخواهند رسید، از این رو پس از فرار شاه فوراً شعار دادند "بعد از شاه نوبت آمریکاست". حال مردم ایران با اندیشه‌هایی روبرویند که با زیر پا گذاشتن آن آگاهی‌ها و شناخت‌ها، بی‌رودربایستی و بدون خجالت از ضرورت و درستی لشکرکشی آمریکابه ایران سخن می‌گویند. یکی برای بوش، که به تقلید از خمینی برای خود رسالت آسمانی قائل است، نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد

رفیق مهرداد که دوران ابتدایی و راهنمایی را در قصر شیرین گذرانده بود با شروع جنگ امپریالیستی ایران و عراق همراه با خانواده خود مجبور به ترک زادگاه خود-قصر شیرین- و رفتن به کرمانشاه شد. اما این جابه جایی اجباری به وی امکان داد تا در ارتباط هر چه نزدیک تری با تشکل هواداران چریکهای فدائی خلق در کرمانشاه قرار گیرد که اساسا حول زنده یادان، برادران کریمی شکل گرفته بود. انقلابیون جان باخته ای که آوازه مقاومت هایشان در زندان دیزل آباد کرمانشاه در سالهای اولیه دهه ۶۰ هنوز هم الهام بخش زندانیان سیاسی آن دوران می باشد.

با استقرار رفیق مهرداد در کرمانشاه وی که سال چهارم دبیرستان را طی میکرد به خاطر مبارزات سیاسی اش در سال ۱۳۵۹ از دبیرستان اخراج شد. اما این اخراج تنها اراده اش را برای تداوم مبارزه صیقل داد و تجربه او را فزونی بخشید. رفیق مهرداد در طول این دوران تا مقطع یورش سراسری جمهوری اسلامی در سال ۶۰ به سازمانهای انقلابی و توده های به پا خاسته لحظه ای از مبارزه علیه استبدادی که می رفت تا هر صدای اعتراض را در گلو خفه سازد باز نماند. سرانجام این رفیق در اسفند ۱۳۶۰ توسط سپاه پاسداران اسلام آباد غرب دستگیر شد و چند ماهی را در زندان آنجا سپری کرد و پس از آن وی را به بازداشتگاه کردند غرب انتقال دادند. مجددا بعد از چند ماه او را به زندان دیزل آباد کرمانشاه منتقل کردند؛ جایی که بقیه یارانش در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی اسیر بودند.

در زندان رفیق مهرداد خود را در میدان جدیدی از مبارزه دید که گرچه در باره اش کتابها و جزواتی خوانده بود اما خود تجربه عینی ای از آن نداشت. در این مرحله سرنوشت ساز نیز وی حال می بایست به عنوان دانش آموزی در دانشگاه انقلاب، برغم همه درد ها و رنج ها، این دوره را هم با افتخار از سر بگذراند. و برآستی که این کمونیست جوان چه قهرمانانه از این آزمایش بزرگ گذر کرد. مقاومت های رفیق مهرداد شاهمردادی در زیر شکنجه های مزدوران جمهوری اسلامی زیانزد یارانش شد و سرانجام مزدوران جمهوری اسلامی که نتوانسته بودند قامت او را در زیر شکنجه در هم شکنند در نهم مرداد سال ۶۱ او را همراه با تعدادی از انقلابیون در بند زندان دیزل آباد کرمانشاه تیرباران نمودند.

به این ترتیب چریکهای فدائی خلق یکی از یاران صدیق و آگاه خود را برای همیشه از دست دادند. کمونیستی که با زندگی و مقاومت اش به کارگران و انقلابیون آموخت که چگونه باید عمل و زندگی کنند.

پادش گرامی و راهش بر رهرو باد!



گرامی باد خاطره چریک فدائی خلق، رفیق مهرداد شاهمردادی

ددمنشانه خود فرار داد. همین واقعیت جدا از همه نشانه های دیگری نیرو های انقلابی نشان می داد که قیام بهمین که اوج انقلابشان در آن سالها بود شکست خورده و مردم ما باید خود را برای نبرد های بزرگ آینده آماده سازند. به همین دلیل هم در هر گوشه کشور شاهد مبارزات و اعتراضات مردم علیه حاکمیت جدید بودیم. در همین رابطه هم قصر شیرین یعنی شهر زادگاه رفیق مهرداد شاهد میتینگها و تظاهرات گوناگون افشار مختلف مردم نظیر تجمعات اعتراضی دیپلمه های بیکار و اعتراضات دانش آموزان مدارس بود که رفیق مهرداد فعالانه در آنها شرکت می نمود.

متأسفانه در آن زمان در راس سازمان چریکهای فدائی خلق مار های خوش خط و خالی نشسته بودند که مساله شان نه تداوم انقلاب برای رهائی کارگران و زحمتکشان و دستیابی به مطالبات اساسی توده ها بلکه مماشات با دارو دسته تازه به قدرت رسیده و گرفتن مزایایی حقیر از قدرت حاکم رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی بود. به همین دلیل هم رهبران آن سازمان به بهانه "ملی" و "ضد امپریالیست" بودن دارو دسته خمینی - که اتفاقا از سوی امپریالیستها برای سرکوب انقلاب به قدرت رسیده بودند- به پشتیبانی از این دارو دسته جنایتکار برخاسته و در مقابل خواستهای کارگران و خلقهای تحت ستم قرار گرفتند. سیاستی که در آن زمان به رسوا ترین شکلی در جنبش خلق کرد خود را بروز داد.

در چنین فضای ملتهب و حساسی بود که با اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق ایران هواداران آگاه سازمان که مخالف سیاست های مماشات جویانه رهبری اپورتونیست این سازمان بودند به هواداری از چریکهای فدائی خلق و راه و آرمانهای فداییان واقعی برخاستند. رفیق مهرداد یکی از همین انقلابیون راستین بود. کمونیستهایی که بدون آنها امکان رهائی از وضع ظالمانه حاکم وجود ندارد.

چریک فدائی خلق رفیق مهرداد شاهمردادی در روز چهارم آبان سال ۱۳۴۲ در شهرستان قصرشیرین در یک خانواده متوسط بدینا آمد. ۱۵ ساله بود که موج های بزرگ و شورانگیز انقلاب سراسر ایران را فراگرفت. یکی از نتایج طبیعی امواج عظیم انقلاب مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ شکاف انداختن در سد دیکتاتوری حاکم بود. امری که باعث شد آثار و نشریات انقلابی و مارکسیستی به راحتی توزیع و در دسترس مبارزین بیشتری قرار بگیرد. به خصوص آثار و نشریات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که به اعتبار ۸ سال مبارزه مسلحانه خود علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه از محبوبیت فراوانی در سطح جامعه و بویژه در میان نسل جوان برخوردار بود. این آثار به یکسری از پرسش های جوانانی پاسخ می داد که به دلیل شرایط انقلابی ای که جامعه را فراگرفته بود دسته دسته به انقلاب می پیوستند. به همین دلیل هم رفیق مهرداد در حالیکه با شور و شوقی وصف ناپذیر در اعتراضات خیابانی آن زمان شرکت می کرد با جدیت تمام به مطالعه و بالا بردن آگاهی خود برخاست.

مطالعه آثار مارکسیستی و انتشارات سازمان فدائی به او امکان داد که با کمک دوستان نزدیکی که پیدا کرده بود به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق برخیزد. در این زمان او دانش آموزی بود که بی مهالبا به دریای انقلاب پیوسته بود تا در مدرسه انقلاب آموزش انقلابی ببیند. با قدرت گیری جمهوری اسلامی و عدم پاسخ گوئی رژیم جدید به خواستها و مطالبات توده های ستمدیده که اساسا کارگران و زحمتکشان برای رسیدن به آنها به انقلاب برخاسته بودند بار دیگر ضرورت مقابله با دارو دسته ای که انقلاب مردم را "ملاخور" کرده بودند با برجستگی در مقابل مردم ستمدیده و نیرو های آگاه جامعه قرار گرفت.

دارو دسته ای که هنوز پایه های قدرت خود را محکم نکرده بود نوز سندانج را به خون کشید و خلق کرد را آماج یورش

روز جهانی کارگر گرامی باد!



اول ماه مه در شرایط گسترش مبارزات طبقه کارگر در سراسر جهان سرمایه داری، با همت شخصیت های کمونیستی چون لیب کینخت، بیل، کلارا زتکین، پل لافارک در کنگره کارگران انترناسیونال در سال ۱۸۸۹ به عنوان روز کارگر تعیین شد. از آن زمان تا کنون کارگران سراسر جهان بسته به شرایطی که در آن قرار گرفته اند به شکل های مختلف این روز را پاس داشته و در مبارزه شان علیه بورژوازی بر خواست های بر حق خود پای می فشارند.

سال ۱۸۵۶ بود که کارگران استرالیا برای اولین بار ضمن تاکید بر ضرورت قانونی شدن ۸ ساعت کار

روزانه، روزی را برای توقف کار و بر پائی جشن و شادی انتخاب کردند. ۳۰ سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۶ کارگران آمریکائی به تاسی از ابتکار رفقای استرالیائی خود در اول ماه مه با توقف چرخ های تولید به خیابان ها ریختند و این روز را روز اعتصاب بین المللی نامیدند. در تمام طول این سال ها تا زمانی که سرانجام کنگره انترناسیونال این روز را به عنوان روز جهانی کارگر رسمیت بخشید، طبقه کارگر در همه جا برای نیل به ۸ ساعت کار روزانه جنگید و این شعار را بر بیرق سرخ خود درج نمود.

در بستر این مبارزات در بسیاری از کشور ها ۸ ساعت کار روزانه قانونیت یافته و در برخی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری، کارگران حتی از آن هم فرا تر رفته و ساعات کار کمتری را بر سرمایه داران تحمیل نموده اند. اما در کشورهای تحت سلطه امپریالیست ها، وضع کاملاً متفاوتی وجود دارد. در این کشورها که ایران یکی از نمونه های آن است، حتی اگر هشت ساعت کار روزانه در قانون پذیرفته شده، در موارد بسیاری، کارگر مجبور است ساعات طولانی فراتر از هشت ساعت کار کند تا قادر به تأمین معاش خود گردد.

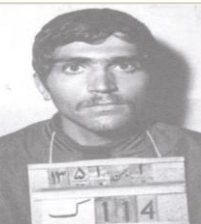
گرامی داشت روز اول ماه مه، هر ساله برای کارگران نه تنها یادآور مبارزات هم طبقه ای های خود در گذشته بوده بلکه به آن ها نیرو و انرژی جدیدی می دهد تا در راه تحقق خواست های خود پیگیرانه مبارزه کنند. در گرامی داشت این روز در یک کشور، کارگران با برگزاری تظاهرات های میلیونی قدرت طبقاتی خود را به نمایش می گذارند و در کشور دیگری با برگزاری تجمعات کوچک و گاه مخفیانه این روز را گرامی می دارند. به این ترتیب، در همه جا، چه در تظاهرات های بزرگ و چه در تجمعات کوچک، روز جهانی کارگر به روز نمایش عزم و قدرت طبقه کارگر و نشان دادن درجه تشکل و رزمندگی کارگران بدل شده است.

در ایران، زیر سلطه جمهوری اسلامی به کارگران اجازه داده نمی شود تا روز جهانی خود را آزادانه جشن بگیرند. همچنین حداقل دستمزد آن ها را قانوناً در سطحی تعیین کرده اند که کارگر قادر نیست با ۸ ساعت کار، هزینه های زندگی خود و خانواده اش را تأمین نماید. تنها نگاهی به حداقل دستمزدی که جمهوری اسلامی برای سال ۹۶ تعیین نموده یعنی ۹۳۰ هزار تومان در ماه، خود گواه روشنی است بر این واقعیت که کارگر باید سه یا چهار برابر کار کند تا تازه به خط فقر رسماً اعلام شده برسد. افزایش عملی ساعات کار روزانه، در واقعیت شدت استثمار کارگران را فزونی بخشیده و سود های بی حسابی به جیب کارفرما ها می ریزد. تازه برغم این واقعیت باز هم بورژوازی

دندان گرد ایران از پرداخت به موقع همین حداقل حقوق هم خودداری می کند. سرمایه داران دستمزد کارگران را برای ماه ها در حساب بانکی خود نگهداشته و از بابت بهره آن پول ها، سود می برند. در چنین وضعیتی است که پرداخت حقوق های معوقه به رایج ترین مطالبه کارگران تبدیل شده و شاهد هستیم که کارگران در اعتراضات کارگری خود فریاد می زنند "ما گرسنه ایم".

امسال نیز طبقه کارگر رنج دیده ما در شرایطی به استقبال روز جهانی خود می رود که سرمایه داران زالو صفت با کمک سر نیزه سگ نگهبان شان - جمهوری اسلامی - از ایجاد تشکل های مستقل کارگری جلو گیری کرده و یک پراکندگی دردناک به کارگران تحمیل نموده اند. آن ها با تلاش برای تضعیف قدرت مقاومت کارگران، هم ساعات کار را فزونی بخشیده اند و هم از پرداخت حقوق های ناچیز کارگران به آن ها خودداری کرده و کارگران را در مرداب فقر و فلاکت و گرسنگی رها کرده اند. در چنین شرایطی، راهی در مقابل کارگران باقی نمانده جز این که با تشدید مبارزات خود علیه سرمایه داران و رژیم حامی آن ها از زندگی و شرافت کارگری خود دفاع نمایند و ما امروز در سراسر ایران شاهد چنین برخوردی از طرف کارگران مبارز هستیم. امری که خود در خدمت هموار کردن راه سرنگونی رژیم ضدکارگری و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی قرار دارد. نجات کارگران از شرایط دهشتناکی که سرمایه داران زالو صفت برای آن ها شکل داده اند - که زبان از بیانش قاصر است - تنها و تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی نظم سرمایه داری ظالمانه حاکم بر کشور میسر است، امری که تنها در بستر یک مبارزه مسلحانه انقلابی امکان پذیر می گردد.

بر قرار باد اتحاد کارگران سراسر جهان!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!
چریکهای فدائی خلق ایران
فروردین ۱۳۹۶ - آپریل ۲۰۱۷



رفیق منصور
فرشیدی



رفیق محمود نمازی

گرامی باد خاطره چریک فدائی خلق رفیق خشایار سنجری... از صفحه ۲۰

رفیق خشایار سنجری یکی از کادرهای برجسته سازمان چریکهای فدائی خلق بود که از سالهای نوجوانی با شرکت در مبارزات برجسته دهه چهل از جمله شرکت در تظاهرات اعتراضی در مورد مرگ تختی، دعوت مردم به تظاهرات به مناسبت گران شدن بلیط اتوبوس ها با شعار نویسی روی دیوارها، شرکت فعال در تظاهرات دانشجویی در دفاع از جنبش انقلابی مسلحانه که منجر به زندانی شدن وی گردید، در جنبش انقلابی فعالانه حضور داشت. او بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۱ به سازمان پیوست و در طی سالها مبارزه در میان خون و آتش به یک کادر سیاسی- نظامی برجسته تبدیل شد. رفیق خشایار علاوه بر همه تأثیر گذاری هایش در رشد و اعتلای چریکهای فدائی خلق در اوایل دهه پنجاه در چند عملیات مهم سازمان از جمله در اعدام فاتح یزدی، سرمایه دار زالو صفتی که به درخواست او مأموران رژیم شاه کارگران جهان چیت را به گلوله بستند و همچنین در اعدام شکنجه گر معروف علی نقی نیک طبع شرکت فعال و مؤثری داشت. شجاعت و بی باکی و قابلیت او در تیراندازی بدون خطا از یک طرف و آگاهی سیاسی و ایمان خدشه ناپذیرش به درستی راه مبارزه ای که می پیمود از خشایار یک کادر سیاسی- نظامی برجسته ساخته بود. دریفا که قابلیت های او در سازمان عرصه بیشتری برای رشد و اعتلا نیافت و وی در ۲۳ فروردین سال ۱۳۵۴ در حالی که عهده دار تعلیم و تربیت سه عضو علنی تازه پیوسته به سازمان شده بود و در شرایطی که ساواک با تعقیب رفقای علنی به پایگاه آنها دست یافته بود در یک درگیری شجاعانه با پلیس به شهادت رسید. دو تن از آن رفقای علنی منصور فرشیدی و محمود نمازی بودند که دستگیر شده و در زیر شکنجه های وحشیانه ساواک به شهادت رسیدند. پس از قیام بهمن در دادگاهی که برای تهرانی، یکی از شکنجه گران ساواک ترتیب داده شده بود وی به قتل دو فدائی نامبرده در زیر شکنجه اعتراف کرد.

و بیش همزمان در گاردین ، واشنگتن پست ، نیویورک پست ، العربیه و قنطره و... انتشار یافت. ترجمه نوشته بالا با هدف آشنایی خوانندگان "پیام فدایی" با برخی نظرات مطرح شده در اتاق های فکر امپریالیست ها و همچنین افشاگری از - و شناسائی با - شخصیت خبیث "ابراهیم رئیسی" صورت گرفته است و به معنای تایید مواضع نویسنده توسط مترجم نمی باشد.

عبارات داخل پرانتز ، برای توضیح بیشتر از طرف مترجم به ترجمه اضافه شده اند.

رهبر احتمالی بعدی ایران دوستدار غرب نیست

غالبا گفته می شود که مهمترین مانع "مصلحت گرایی" در ایران ، رهبر والا مقام (یا به اصطلاح مقام ارشد رهبری) ، آیت الله علی خامنه ای است. گفته می شود که وقتی خامنه ای مسن از صحنه خارج می شود ، جانشینان او ضوابط مورد قبول بین المللی را با آغوش باز پذیرا خواهند شد.

افول محدودیت های توافق هسته ای ، جای نگرانی نخواهد داشت ، چرا که برای یک رژیم اسلامی نو شده ، پیوست و در هم آمیزی جهانی خیلی بیشتر از رد آن به خاطر سلاح های هسته ای ، وسوسه انگیز خواهد بود.

تنها مشکل این گونه انتظارات این است که نامزدی که خامنه ای و سپاه پاسداران ، برای ارتقاء وی به مقام رهبری در حال بزرگ کردن او هستند ، یکی از اعضای ارتجاعی ترین نخبگان حاکم در ایران است. ابراهیم رئیسی ، رهبر احتمالی بعدی ایران ، می تواند تنها کسی در جمهوری اسلامی باشد که قادر است باعث شود (به خاطر سقاکیت بی حد و حصر او) تا مردم دلشان هوای خامنه ای فقید را بکند.

رئیسی که پنجاه و شش سال عمر دارد مانند خامنه ای، در شهر مشهد متولد و بزرگ شده است. پس از گذراندن دوران طلبگی (در حوزه علمیه مشهد) ، ابراهیم رئیسی تمام زندگی حرفه ای خود را در بازوی اجرائی جمهوری اسلامی ، به عنوان دادستان کل کشور ، رئیس سازمان بازرسی کل کشور و دادستان دادگاه ویژه روحانیت که مسئولیت منضبط کردن ملاهائی را به عهده دارد که از خط رسمی (دولتی) منحرف می شوند ، به سر برده است. (*) در تابستان سال ۱۹۸۸ (سال ۱۳۶۷) ، او به عنوان یکی از اعضای "کمیسون مرگ" در یکی از بدنام ترین اقداماتش در قتل عام هزاران زندانی سیاسی با اتهامات کاذب ، نظارت داشت.

زمانی تصور می شد که منصب مقام ارشد رهبری ، متعلق به یک روحانی محترم و معروف به داشتن دانش دینی باشد. اما ، اعتبار مذهبی کدر و نازل خامنه ای ، راه را



ابراهیم رئیسی ، جانشین احتمالی خامنه ای

نویسنده : Ray Takeyh
روزنامه واشنگتن پست
سپتامبر ۲۰۱۶

اسلامی "ولی فقیه" این نظام گردید. پس از گذشت بیست و هفت سال ، خامنه ای هفتاد و هفت ساله ، این قاتلی که دستش به خون هزاران دختر و پسر جوان آزادی خواه ، زنان و مردان مبارز و کمونیست کشور مان آغشته است ، خود در آستانه مرگ قرار گرفته است و نظام جمهوری اسلامی در نیاز به بزرگ کردن آخوند سفاک دیگری به سر می برد تا آن فرد را به عنوان جانشین خامنه ای به مسند "ولایت فقیه" برساند. برخی اتاق های فکر در آمریکا از آخوند ابراهیم رئیسی - یکی از اعضای سه نفره "هیئت مرگ" و مسئول قتل عام هزاران زندانیان سیاسی در دهه شصت ، به عنوان "جانشین" احتمالی خامنه ای نام برده اند. این که چقدر امکان دارد که چنین پیش بینی هائی متحقق شوند را آینده نشان خواهد داد اما همین که رئیسی خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرده نشان می دهد که اتاق های فکر شیطان بزرگ تا چه حد در جریان آن چه که در درون دایره قدرت در جمهوری اسلامی می گذرد قرار داشته و دوستان ایرانی شان چگونه آن ها را در جریان حتی پیشنهادهائی که ممکن است هرگز عملی هم نشود ، قرار می دهند.

آن چه در زیر می آید ترجمه مقاله ای به نام "رهبر ارشد احتمالی بعدی ایران ، دوست غرب نیست" نوشته Ray Takeyh می باشد که در سپتامبر ۲۰۱۶ در روزنامه واشنگتن پست ، به زبان انگلیسی چاپ شد. نویسنده این مقاله ، یک ایرانی است که سابقا به عنوان مشاور ارشد در دفتر ایران در وزارت امور خارجه آمریکا کار می کرده و حالا هم در اتاق فکری "شورای روابط خارجی - قسمت مطالعات خاورمیانه" برای دولت آمریکا قلم می زند. معمولا منبع اصلی اطلاعاتی این گونه نوشته ها ، یکی از هفده سازمان های مختلف جاسوسی و امنیتی در آمریکاست که اطلاعات جمع آوری شده را به یکی از اتاق های فکر عرضه کرده و مفاد آن اطلاعات برای استفاده کمیته های مختلف در کنگره و مقاصد آن ها تدوین و تنظیم می شوند. در بعضی از مواقع ، بنا به استفاده استراتژیکی امپریالیست ها ، خلاصه ای از این نوشته ها درج بیرونی هم پیدا می کنند. موضوع این مقاله ، کم

توضیح مترجم: به قدرت رسیدن دار و دسته خمینی که بعدا منجر به استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران گردید ، زمانی تحقق یافت که سران چهار کشور امپریالیستی آمریکا ، فرانسه ، آلمان و انگلستان در روزهای چهارم تا ششم ژانویه ۱۹۷۹ ، برابر با چهاردهم تا شانزدهم دی ماه ۱۳۵۷ ، یعنی در عرض سه روز در نشست در جزیره ای به نام گوادلوپ از جزایر کارائیب که به "کنفرانس گوادلوپ" مشهور شد ، به این توافق رسیدند که بنا به علت وجود شرایط "نامطلوب" اجتماعی در ایران ، از شاه خواسته شود که با ترک کشور ، راه را برای ورود خمینی و به قدرت رسیدن دار و دسته او هموار سازد. در واقع چرخش حمایت امپریالیست ها از مجد رضا پهلوی به روح الله خمینی ، بعد از ماه ها مذاکرات مخفیانه که در ایران و سایر کشور های دنیا بین نمایندگان امپریالیست ها با خمینی و اطرافیان او صورت گرفته بود ، در این کنفرانس ، شکل قطعی و نهائی به خود گرفت. تنها ده روز بعد از پایان "کنفرانس گوادلوپ" ، یعنی در روز بیست و ششم دی ماه ۱۳۵۷ بود که شاه از کشور خارج شد و هفده روز بعد از آن ، یعنی در روز دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ ، خمینی وارد ایران شد تا سرآغاز بنای یک رژیم جنایتکار ریخته شود. رژیم منفور جمهوری اسلامی هم از بدو به قدرت رسیدن ، به شکنجه ، حبس و اعدام روشنفکران ، آزادی خواهان و مبارزین کمونیست پرداخت و با لشکر کشی به ترکمن صحرا و گردستان جهت سرکوب جنبش های انقلابی در این مناطق ، با کشتار بیرحمانه همه خلق های ایران ، از ترکمن گرفته تا بلوچ ، گرد ، ترک و عرب و غیره ، هر صدای آزادی خواهی را در گلو خفه کرد تا دست سرمایه داران وابسته به امپریالیسم در استثمار کارگران و زحمتکشان ، هر چه بیشتر باز گذاشته شود.

پس از مرگ خمینی در سال ۱۳۶۸ ، مجلس خُبرگان ، علی خامنه ای را یک شبه از آخوندی به منصب "آیت الهی" رساند و او را جانشین خمینی معرفی کرد. این فرد که نه رساله ای نوشته بود و نه می توانست به اصطلاح معروف "مرجع تقلید" باشد ، در سلسله مراتب جمهوری

این رهبر می بایستی میل شدیدی به تئوری های توطئه داشته باشد ، با غرب ستیزه جوئی کند و به نمایندگی از طرف رژیم ، آماده به خونریزی باشد. مقام ارشد رهبری بعدی ، نه تنها باید به رسالت سرکوب حکومت دینی باور داشته باشد ، بلکه او خود بخش جدایی ناپذیر از ماشین رژیم می باشد. در جمهوری اسلامی هیچ کس بیشتر از ابراهیم رئیسی ، مظهر این صفات نیست. به نظر می رسد که او مرد مناسب برای زمان مناسب است.

ترجمه از هوشنگ فروردین ماه ۱۳۹۶

(*) زیرنویس از مترجم:

چنانچه از لیست مشاغل آخوند جنایتکار ابراهیم رئیسی ، از جمله عضویت در هیئت سه نفره مرگ در دهه شصت پیداست ، وی همواره در حبس ، شکنجه و اعدام ده ها هزار زندانی سیاسی شرکت داشته است:

دادستان همزمانی در کرج و همدان در سن بیست سالگی (۱۳۵۹)
جانشین دادستان انقلاب تهران (۱۳۶۴)

ماموریت با حکم ویژه از خمینی برای سرکوب آزادی خواهان در لرستان ، کرمانشاه و سمنان (۱۳۶۷)

دادستان تهران (۱۳۶۸ - ۱۳۷۳)
رئیس سازمان بازرسی کل کشور (۱۳۷۳ - ۱۳۸۳)
معاون اول قوه قضائیه (۱۳۸۳ - ۱۳۹۳)

دادستان کل کشور (۱۳۹۲ - ۱۳۹۴)
دادستان ویژه روحانیت (۱۳۹۱ - تا اکنون)
تولیت آستان قدس رضوی (۱۳۹۴ - تا اکنون)

این انتصاب نه تنها باعث تقویت سابقه ملی رئیسی می شود ، بلکه منابع مالی عظیمی در اختیار او قرار می گیرند که او می تواند از آن ها برای پرورش شبکه ای از حامیان و طرفداران خود استفاده کند. خامنه ای در اصل ، دروازه های جهان مالی سیاه جمهوری اسلامی را به روی رئیسی باز کرده است.

برای خامنه ای و پاسداران وابسته به خودش ، مهم ترین مسئله فقط بقای رژیم نیست ، بلکه ارزش های انقلابی آن هم مطرح هست. آن ها بر این امر مصرند که ایران یک چین دیگر نخواهد شد ، جایی که به نظر آن ها ایدئولوژی به ارث رسیده ، به خاطر تجارت ، کنار گذاشته شده است.

قیام سال ۲۰۰۹ (سال ۱۳۸۸) ممکن است در واشنگتن به یک حافظه کم رنگی تبدیل شده باشد ، اما آن جنبش ، یک حادثه سهمگین برای نگهبانان حکومت روحانیون بود. تحت نظارت دقیق آیت الله خامنه ای ، ایران به یک حکومت پلیسی تبدیل شده است. برآیند منطقی از آن حوادث ، یک مقام ارشد رهبری است که از قلب ماشین سرکوب گرایانه ایران بیرون می آید.

طبق قوانین رسمی ایران ، رهبر بعدی در مجلس خُبرگان انتخاب می شود ، اما در واقعیت ، آن تصمیم در حال حاضر در پستو های دولت در حال گرفته شدن هست. حسن روحانی ممکن است برای ایالات متحده (در سال ۲۰۱۶) به عنوان رئیس جمهور جذاب و امیدی برای یک رژیم معتدل مطرح باشد ، اما او در این بازی مهم قدرت ، فقط یک ناظر است.

خامنه ای و سپاه پاسداران این را درک می کنند که رهبر بعدی ، قدرت را در یک زمان مخاطره آمیز در دست خواهد گرفت.

برای یک فرد حتی کمتر معتبری مثل ابراهیم رئیسی که سراسر زندگی حرفه ای خود را در تاریکخانه های رژیم ، صرف توطئه سازی کرده ، هموار نموده است. سابقه (جنایتکارانه) رئیسی کاملاً متناسب با ماموریت سپاه پاسداران در سرکوب مخالفان رژیم منطبق می باشد.

اخیرا در یک مصاحبه ، فرمانده سپاه پاسداران مجد جعفری اذعان کرد که از سال ۲۰۰۵ (سال ۱۳۸۳) تاکنون ، رژیم به این جمع بندی رسیده است که قیام داخلی برای موجودیت نظام ، حتی چالشی بزرگ تر از فشارهای خارجی است.

جانشین ایده ال برای خامنه ای ، نه تنها می بایستی با چشم انداز سپاه ، اشتراک نظر داشته باشد ، بلکه باید با نهادهای امنیتی و قوه قضائیه هم روابط نزدیکی داشته باشد. به نظر می رسد که سپاه پاسداران ، آدم خود را پیدا کرده است. رئیسی به طور فزاینده ای توسط آن ها به عنوان یک پیشتاز رژیم و مجری اراده آن ، تبلیغ می شود. خامنه ای حتی حامی مهم تری (برای او) هست.

رهبر ارشد ایران ، اخیرا رئیسی را به مدیریت یکی از بزرگترین بنیادهای خیریه ایران - آستان قدس رضوی ، منصوب کرد. بنیاد آستان قدس رضوی ، که حرم امام رضا در مشهد که هر ساله توسط میلیون ها زائر بازدید می شود را مدیریت می کند و بسیاری از شرکت های دیگر را نیز راه اندازی کرده است ، دارای منابع زمینی و املاک گسترده ای می باشد. هر چند که مشکل است که ارزش دقیق بنیاد آستان قدس رضوی را برآورد کرد ، اما ارزش وقف به مبلغی بیش از ۱۵ میلیارد دلار گزارش داده شده است.

تظاهرات مردم اتریش... از صفحه ۱۹

در سال های اخیر دولتمردان اتریش همانند دیگر دولت های اتحادیه اروپا ، ضمن پیشبرد یک سیاست ارتجاعی به بهانه "حفاظت از حقوق شهروندی" و طرح مسئله "حفظ و برقراری امنیت کشور" ، موضوع استفاده از دوربین های ویدئویی برای نظارت و کنترل هرچه بیشتر مردم و همین طور رجوع به اطلاعات و داده های شخصی افراد را دوباره مطرح کرده اند. به این ترتیب اتریش نیز به رغم تمامی ادعاهای سیاستمداران طبقه حاکم مبنی بر تعهد به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر، با مطرح کردن قانون محدودیت آزادی های اجتماعات ، ماهیت واقعی ادعاهای خود را رو کرده و به سرعت به سمت یک دولت پلیسی و سرکوب گر حرکت می کند.

تظاهرات ۲۸ مارس از طرف حزب جوانان سوسیالیست برنامه ریزی شده بود و حدود ۲۰ سازمان و حزب سیاسی از این تظاهرات حمایت کردند. بعد از اتمام سخنرانی ها، تجمع کنندگان که تعدادشان در حدود ۶۰۰ نفر بود، با هدف تجمع در مقابل ساختمان وزارت کشور، از محل موزه به راه افتاده و در طی راه ، مخالفت و خشم خود را با دادن شعار فریاد زده و با این کار نشان دادند که با همبستگی و اتحاد اجازه نخواهند داد که دولت با سیاست های سرکوب گرانه و فاشیستی خود، آن ها را از حقوق اولیه و انسانی شان محروم سازد. این تجمع در ساعت ۱۹ در مقابل ساختمان وزارتخانه خاتمه یافت.

بعضی از شعارهایی که تظاهر کنندگان درطول مراسم می دادند، عبارت بودند از: "سوپونکا برو گم شو، کسی دلش برای تو تنگ نمی شه" ، "ما برای مقابله با نظارت و کنترل (دولتی) تظاهرات می کنیم" ، "ما همه جا حضور خواهیم داشت، زمانی که سوپونکا خرابکاری می کنه" ، "زنده باد همبستگی بین المللی" ، "زندانی می شیم، شنود می زارن برامون (نظارت، کنترل) چرا که مخالف آن ها هستیم" ، "توجه ، توجه ما ضد فاشیسم هستیم".

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین

۲۸ مارس ۲۰۱۷

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!



مارگیری، جلادی را که برای چهار سال بعد انتخاب کرده ایم را بیرون آورده و به نام شما به شما تحمیل کنیم.

واضح است که نباید در بساطی که رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی به نام "انتخابات" بر پا کرده شرکت کرد و بر اساس تجربه ۳۸ سال گذشته بدون شک اکثریت مردم ایران نیز وارد چنین بساطی نخواهند شد. اما از همین حالا می‌شود با قاطعیت گفت که وزارت کشور جمهوری اسلامی همچون همیشه و بر حسب وظیفه از "شرکت پر شور مردم" سخن گفته و نهایتاً "انتخاب اصلح" جمهوری اسلامی را با رای میلیونی، برنده بازی اعلام خواهد کرد.

مضحکه انتخاباتی رژیم در شرایطی در حال "مهندسی" است که کارگران و توده های ستمدیده هر روز در گوشه ای از این فلات خونین به هزار زبان فریاد سرنگونی جمهوری اسلامی را سر می دهند. حال همین توده ها، همین ستمدیدگان، همین کارگران که هر روز در این یا آن شهر و دیار کشور برای دریافت دستمزد های پرداخت نشده شان دست به تجمعات مبارزاتی زده و فریاد می زنند "ما گرسنه ایم"، فراخوانده شده اند که به پای صندوق های رای بروند و ماشین تبلیغاتی دزدان و چپاولگران خود را رونق بخشند.

واقعیت این است که همه جنایتکاران حاکم، به رغم همه اختلافات شان در سرکوب و چپاول توده ها، هم نظر و هم داستان هستند. از این رو تنها آن هائی که به نوعی به همین جنایتکاران وابسته اند و کسانی که منافع خود را در حفظ نظام ظالمانه حاکم می بینند، می توانند مردم را به شرکت در چنین مضحکه ای دعوت کنند. بگذار ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی انتصابات خود را به نام انتخابات تبلیغ کند، اما انتخاب مردم ما روشن است: تحریم قاطعانه این شعبده بازی ها و تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش.

تحریم، پاسخ کارگران و زحمتکشان

به انتصابات حکومتی است!



رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در تدارک برگزاری خیمه شب بازی دیگری تحت عنوان انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری می باشد. دوران ثبت نام کاندیداها تمام شده و حال دستگاه تبلیغاتی دیکتاتوری حاکم در حال بازار گرمی برای رونق بخشیدن به این بساط فریب و ریاکاری و گرم نمودن تنور انتخابات است.

در کارزار کنونی نیز همچون همیشه، دزدان و دروغگویان حاکم می‌کوشند با فریبکاری، "انتصابات" حکومتی خود را به نام "انتخابات" به مردم قالب کنند. در حال حاضر بیش از هزار و سیصد نفر خود را برای شرکت در انتخابات پیشرو نامزد کرده‌اند که بدون شک و بر اساس روال تائکونی سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی اکثریت مطلق آن‌ها از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت خواهند شد. آن‌گاه از میان کسانی که التزام عملی خود را به ولی فقیه و استبداد ذاتی آن نشان داده‌اند، چند نفر دستچین می‌شوند تا در ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۹۶ سرانجام آن که ولی فقیه و بالاترین مقامات رژیم قبلا در باره اش به توافق رسیده اند به عنوان رئیس جمهور رژیم جنایتکار حاکم معرفی شود. تجربه تمامی مضحکه های انتخاباتی تائکونی بیانگر آن است که حقیقت به اصطلاح انتخابات در رژیم جمهوری اسلامی جز آن که در بالا توضیح داده شد، نیست.

هنوز صلاحیت کاندیداها از سوی شورای نگهبان تائید نشده، دستگاه تبلیغاتی "ولایت مطلقه فقیه" با فضا سازی های مشمنز کننده از دو قطبی و یا سه قطبی بودن این بازی مسخره داد سخن می‌دهند. دارو دسته های گوناگون جمهوری اسلامی از روحانی تا احمدی نژاد و ابراهیم رئیسی در این تبلیغات فریبکارانه، قطب های به اصطلاح متضاد را نمایندگی می‌کنند. در حالی که چه روحانی و چه رئیسی و چه احمدی نژاد و مزدورانی نظیر آن‌ها، در ۲۸ سال گذشته نشان داده‌اند که اتفاقاً در جنایت و دزدی و سرکوب مردم چیزی از یکدیگر کم ندارند. در نتیجه این که کدام یک از آن‌ها مورد تائید شورای نگهبان قرار گیرد، فرقی به حال مردم ستمدیده ایران نمی‌کند و این قبیل تبلیغات ترفندهائی هستند که از آن طریق می‌کوشند تعداد هر چه بیشتری را به پای صندوق های رای بکشانند تا از یک طرف حکومت خود را در نزد بی خبران دموکرات جلوه دهند و از طرف دیگر این توهم را ایجاد کنند که گویا مردم به میل خود آزادانه در انتصابات آن‌ها شرکت کرده و فلان کاندید با رای آن‌ها به ریاست جمهوری رسیده است. چنین بالماسکه مسخره ای را انتخابات نامیدن جز تف کردن به روی حقیقت هیچ معنای دیگری ندارد.

اگر انتخابات به معنای پذیرش نقش مردم در انتخاب کاندیدای مورد نظر شان و امکان ابراز اراده جمعی آن‌ها می‌باشد، تحت دیکتاتوری حاکم چنین شرایط و امکانی برای مردم ایران وجود ندارد. تجربه ۳۸ سال سلطه خونین ولایت مطلقه فقیه و "نظارت استصوابی" شورای نگهبانی که دست ساز همین ولی فقیه می‌باشد، با روشنی تمام نشان می‌دهد که این سیستم هیچ گونه ارزشی برای اراده واقعی و خواست توده ها قائل نیست. در دیکتاتوری جمهوری اسلامی معیار انتخاب، نه آراء مردم بلکه اراده بالاترین نهاد های رهبری نظام می‌باشد. البته جز این هم از جمهوری اسلامی انتظار داشتن بیانگر ساده لوحی است. اصولاً در حکومتی که خود را "ولایت مطلقه فقیه" می‌نامد و در آن "ولی فقیه" به هیچ کس جز خدائی که وجود ندارد پاسخگو نبوده و نیست؛ سخن گفتن از "انتخابات" و "رقابت جدی" بین نامزد ها جز دغلاکاری نام دیگری نداشته و نخواهد داشت.

در شرایطی که دیکتاتوری حاکم با توسل به سرنیزه اجازه نمی‌دهد شرایط لازم برای ابراز اراده توده ها شکل بگیرد، یعنی در شرایطی که هر گونه تجمع مردمی سرکوب می‌شود و به هیچ تفکر و جریان سیاسی مخالف اجازه تشکل داده نمی‌شود، در شرایطی که دایناسور های شورای نگهبان، هر کس را که بخواهند رد صلاحیت می‌کنند و هیچ کس بدون عبور از صافی آن‌ها نمی‌تواند کاندید معرفی شود، این خیمه شب بازی تنها به این معنا است که به مردم می‌گویند بیائید پای صندوق های رای تا حضورتان را برای فریب دادن خودتان به نمایش بگذاریم؛ و بعد از درون جعبه های

**نابود باد رژیم دیکتاتور و سرکوبگر
جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب! زنده با کمونیسم!
با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
۲۹ فروردین ۱۳۹۶ - ۱۹ آپریل ۲۰۱۷**

زنده باد انقلاب! زنده باد سوسیالیزم!

سیل اخیر و رسوائی باز هم بیشتر جمهوری اسلامی!

از روز ۲۵ فروردین ۱۳۹۶، به دنبال بارش بسیار شدید باران در مناطق شمال غرب کشور، مردم ۱۸ شهر در پنج استان کشور در آذربایجان شرقی و غربی، زنجان، اردبیل و گردستان شاهد وقوع یک سیل مرگبار و رانش زمین بودند که در اثر آن خسارات مالی و جانی هنگفتی به خانه و زندگی و زمین و دام های مردم این مناطق، به ویژه در مناطق محروم روستایی وارد شد. در جریان این فاجعه بر طبق اخبار منتشره، حداقل ۴۰ تن کشته و ده ها تن دیگر مفقود گشتند. برخی ارقام منتشر شده از سوی مقامات حکومت، حاکی از آن است که خسارات وارده به کشاورزان، باغداران، دامداران و ... سر به ۴۶۸۸ میلیارد تومان می زند. دیدن ویدئوهای منتشر شده توسط مردم و شاهدان این فاجعه که گوشه ای از درد و رنج و بار مادی این فاجعه بر زندگی مردم را نشان می دهند قلب هر انسان شرافتمندی را به درد می آورد.



سیل "هنوز خبری از مواد غذایی کمکی در مناطق سیل زده نیست". وی در گفتگو با خبرنگار "باشگاه خبرنگاران جوان" ادامه می دهد "علت اصلی کشته شدن حادثه دیدگان سیل آذربایجان وزارت راه و شهرسازی است" که با بستن جاده، قربانیان را مجبور به استفاده از یک جاده دیگر می کند که به مرگ آن ها منتهی می شود. این مقام رژیم افزوده "در شرایطی که وزارت راه می دانست باید در آن

حالت جاده را باز کند مردم به اجبار در جاده ای که وزارت راه در آن خرابکاری کرده بود تردد کردند و زنده زنده همراه خانواده های شان کشته شدند."

سیل مرگبار اخیر در شمال غرب کشور و صدمات و خسارات جبران ناپذیر آن در زندگی توده های مصیبت دیده، جلوه دیگری از ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات ظالمانه حاکم بر جامعه تحت سلطه ما را به نمایش می گذارد. ماهیت ضد مردمی رژیم را که برای جلوگیری از رشد مبارزات مردم در جهت تحقق خواسته های عادلانه و انقلابی شان، بودجه های کلانی صرف نموده و برای سرکوب آنان همواره از آمادگی برخوردار است ولی برای کمک رسانی به مردم سیل زده و مصیبت دیده، ناتوان می باشد.

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن اعلام همدردی با خانواده های عزیزان کشته شده در جریان سیل اخیر بر خواست قلبی تمامی توده های تحت ستم ایران برای نابودی نظام استثمارگرانه حاکم و رژیم حافظ آن تاکید می کنند.

**مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!**

**چریکهای فدائی خلق ایران
۲۸ فروردین ۱۳۹۶**

بدون شک نفس وقوع سیل و زلزله و بلایای مشابه در جوامع مختلف یک امر طبیعی است. اما اولاً اگر در یک کشور زیر ساخت های محکم وجود داشته باشند، عواقب این رویدادهای طبیعی کمتر موجب فجایعی خواهند شد که مردم ما در ایران با آن ها مواجه می شوند. موضوع مهم دیگر انجام اقدامات نجات و امداد و جبران عوارض مرگبار این فجایع طبیعی توسط دولت هاست که می تواند از شدت و وسعت عواقب مادی و معنوی این فجایع بر دوش توده های مصیبت زده کاسته و آنان را در امر بازسازی زندگی خویش یاری دهد. با توجه به چنین واقعیتی است که چهره ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی بر بستر حوادث مربوط به سیل مرگ بار اخیر بار دیگر به روشنی در مقابل همگان به نمایش در آمده است.

بنا به گزارشات منتشره، با وجود عواقب هولناک جانی و مالی این سیل، در ساعات بعد از وقوع سیل مقامات حکومت به رغم ادعاهای "آمادگی" و "ارسال کمک" به مناطق سیل زده از ارسال کمک های حیاتی و تیم های امداد به مناطق آسیب دیده خودداری کرده و هیچ اقدام موثری برای جمع آوری اجساد، ارسال غذا و کمک به سیل زدگان و اسکان مردم بی سرپناه و گرسنه انجام نداده اند. به طور مثال مطابق برخی گزارشات منتشره در خود خبرگزاری های حکومتی، اهالی برخی روستاهای ایلخچی در آذربایجان شرقی ضمن رد ادعاهای مقامات استانداری مبنی بر ورود فوری امدادگران به مناطق سیل زده، حرف های آن ها را "دروغ" خوانده و تاکید کردند که "کلا این جا نیروی مردمی هستند و خبری از هیچ نیروی امدادی نیست. اخبار اعلام خواهد کرد که ارتش و سپاه به کمک ما آمده ولی اصلاً خبری از نیروهای امداد نیست. هر خبری در مورد امداد رسانی دولتی اعلام کنند، دروغ است. اگر به استاندار هم بگویم، مانند فاجعه پلاسکو با این سیل برخورد خواهد کرد." اهالی معترض و خشمگین روستاهای عجب شیر نیز گفته اند "اجساد را در گل و لای کشف کرده اند اما علیرغم درخواست کمک، هیچ نیرویی به کمک آن ها نیامده است"، "اجساد کشف شده به حال خود رها شده است و فقط مردم کمک کرده اند".

از سوی دیگر در حالی که مقامات حکومت می کوشند در تبلیغات فریبکارانه شان با پیشرمی تمام خود مردم را مقصر تلفات جانی ناشی از سیل جلوه دهند، نماینده رژیم از ارومیه با مشاهده اوج خشم و نفرت مردم از مقامات حکومت و نقش مقامات رژیمش در تشدید بار مصایب ناشی از سیل اعتراف می کند که حتی پس از "۳ روز" از وقوع

تظاهرات مردم آتریش ... از صفحه ۲۰

درگیری های خونین بدست آمده است. حالا وزیر داخلی آتریش "ولفگانگ سوبوتکا" به بهانه واهی و مغرضانه "تظاهرات و تجمعات ما منافع کسب و کار برخی را به مخاطره می اندازد و یا باعث به وجود آمدن ترافیک شده و نظم جامعه را بهم می زند" می خواهد به این شکل جلوی یکی از حقوق اولیه و انسانی شهروندان آتریشی را گرفته و از این طریق هر چه بیشتر سیاست های سرکوبگرانه و امپریالیستی طبقه حاکم را در کشور ما تقویت کند.

در این سخنرانی ها همچنین تاکید شد که دولت ائتلافی SPÖ و ÖVP از ماه ها قبل به بهانه ایجاد "امنیت" بیشتر برای مردم قصد دارد بسیاری از آزادی های دموکراتیک ما را نقض کرده و باز پس گیرد. دولت از این طریق می خواهد کنترل بیشتر و آسان تری بر ما داشته باشد و با کمک پلیس بهتر بتواند به سرکوب ما پردازد. ولی ما می دانیم امنیتی که آن ها از آن دم می زنند همانا تسلط و کنترل بیشتر بر جامعه و در نهایت نابودی هر چه بیشتر آزادی های اجتماعی و سیاسی ماست. دولت پلیسی حاکم با تلاش برای تصویب این قوانین ضد دموکراتیک بهتر می تواند اراده و خواست های خود را به ما که منتقدان دولت های استثمارگر و امپریالیستی مثل آتریش هستیم، تحمیل کند. ما در این جا اعلام می کنیم که تسلیم خواست دولت نخواهیم شد و هم چنان به انتقاد و مبارزه علیه این سیاستها ادامه خواهیم داد به همین دلیل امروز در این جا جمع شده ایم. ما مخالف این دولت هستیم و در مقابل سیاست های ضد مردمی و ضد انسانی آن آرام نخواهیم نشست. این واقعیت یعنی جهت گیری شتابنده دولت و سیاست های آن به طرف احزاب راست افراطی است، امر تازه ای نیست. ولی اگر فاشیسم در حال رشد است ما هم که ضد فاشیسم هستیم در مقابل آن ها می ایستیم، ما با مبارزات خود آن ها را به هر حال متوقف خواهیم کرد.

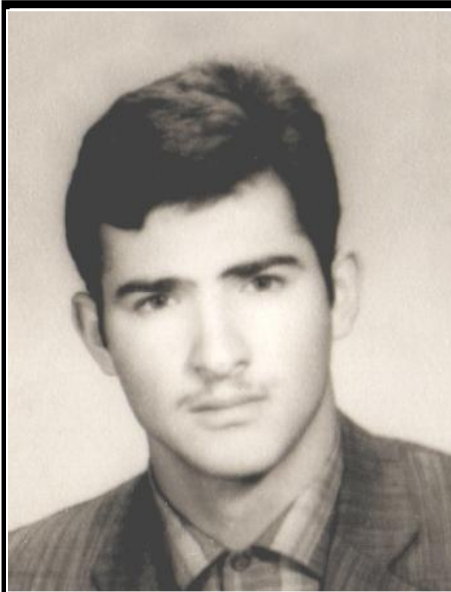
ادامه در صفحه ۱۷



گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر

زیر سلطه رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی زده و تخریب‌ناک‌ترین تئوری تائید کارگران است و نه همین و تخریب‌ناک به موقع پرداخت می‌شود. این رژیم سرکوبگر نه به کارگران اجازه می‌دهد که روز جهانی خود را آزادانه جشن بگیرند و نه می‌گذارد آنها مثل شده و در صحنه واحد برای خواسته‌های خود مبارزه کنند. حرکت تلاش برای نیل به مطالبات برحق کارگران با اخراج، زندان، شلاق و... پاسخ می‌گیرد. بنابراین تنها راه رهایی کارگران از این وضعیت فحاشت بار مبارزه برای نابودی جمهوری اسلامی می‌باشد.

چریک‌های فدایی خلق ایران



گرامی باد خاطره
چریک فدائی خلق
رفیق خشیار سنجری،
یکی از کادرهای
برجسته سیاسی -
نظامی سازمان، که در
فروردین سال ۱۳۵۴
در مصافی دلاورانه با
مزدوران رژیم سفاک
شاه جان باخت!
در صفحه ۱۵

تظاهرات مردم اتریش در اعتراض

به قوانین سرکوبگرانه جدید!



قرار است قانون محدود کردن آزادی برپایی تجمعات و تظاهرات به زودی به تصویب نمایندگان مجلس اتریش برسد. به همین دلیل در روز سه شنبه ۲۸ مارس، در ساعت ۱۷ تجمع بزرگی در محل میدان حقوق بشر در شهر وین در اعتراض به تلاش برای تصویب این قانون ضد دموکراتیک برگزار شد.

دلیل برپایی این تظاهرات سخنان وزیر داخلی اتریش "ولفگانگ سوبوتکا" یکی از اعضای حزب مردم اتریش بود که در ماه فوریه در یک مصاحبه اعلام کرد: قصد دارد جلوی بسیاری از تجمعات و تظاهرات ها را در وین بگیرد، یا به عبارتی آن ها را محدود کند. یکی از بهانه های او برای این کار، تظاهرات طرفداران اردوغان بود که به خاطر کودتای نظامی در ترکیه در ماه جولای سال گذشته برپا شد. او اشاره کرده که این تظاهرات به پلیس اطلاع داده نشده و در طی تظاهرات به اموال عمومی صدمه وارد شده است. وزیر کشور اتریش، سپس با ژستی فریبکارانه تهدید کرده که اجازه نخواهد داد که تحت پوشش آزادی تظاهرات، نظرات سیاسی طرفداران اردوغان در این جا رواج پیدا کند. این سخنان در حالی ادا شده که همه مردم اتریش در طول سال های مدید به روشنی شاهد بوده اند که چگونه دولت های امپریالیستی در اتریش همه جا در مقابل منافع مردم ستمدیده از سیاستهای سرکوبگرانه دیکتاتوری هایی نظیر اردوغان در ترکیه دفاع کرده و آن ها را مورد حمایت خود قرار داده اند.

تجمع کنندگان با شعار "آقای سوبوتکا! ما اجازه نمی دهیم جلوی آمدن ما به خیابان را بگیری!" عملاً اعتراض و خشم خود را نسبت به سیاست های سرکوبگرانه و امپریالیستی دولت اتریش ابراز داشته و از این طریق نشان دادند که برای دفاع از حقوق دموکراتیک خود آرام نخواهند نشست. فعالین بسیاری از احزاب و سازمان های سیاسی در این تجمع اعتراضی حضور داشتند. سخنرانان در صحبت های خویش از جمله مطرح کردند: "دموکراسی و آزادی بیان، در طی سالیان دراز و همچنین در پی

ادامه در صفحه ۱۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!